

مکتبہ ادب کابل  
۱۴۱۵ھ / ۱۹۵۶ء  
۱۳۳۵ق

Adab. Kabul  
Vol.4, No.3 Qaws 1335  
(November 1956)

Oct

Ketabton.com



مجلة سه ما ماه

## فهرست مندرجات

ردیف	نحوی سند	مضمون	ردیف
۱	فسرین	شعر خوب	۱
۵	محمد ابراهیم «صفا»	شاعر بدوست خود	۲
۱۰	محمد رحیم‌الهایم	شاعر	۳
۱۲	علی محمد زهما	ارسطو	۴
۲۱	مولانا رومنی	غزل	۵
۲۲	ترجمه دوکتور میر نجم الدین انصاری	روانشناسی طفل	۶
۳۲	اداره	مقدمه ای راجع به تیاتر چینی	۷
۳۳	ملک الشعرا : بیتاب	تیاتر چینی	۸
۳۵	محمد رحیم‌الهایم	بهنر متدان چینی	۹
۳۷	ربنتین	شیخ اسعد سوری	۱۰
۴۱	محمد رحیم‌الهایم	ابوالحسن علی هجویری	۱۱
۵۴	رهی	غزل	۱۲
۵۵	ترجمه حبیب الرحمن هاله	کلماتی چند در عشق	۱۳
۵۹	میرزا صاحب	یک مأمور ادبی و شاعرانه	۱۴
۶۱	ترجمه عبیدالله شیبو ایانا	چگونه مطالعه باید کرد	۱۵
۶۷	نعمت‌خان عالی	غزل	۱۶
۶۸	داوی	بد نبود	۱۷

# ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولتۀ ادبیات  
مدیر مسئول: عبیدالله شیوایانا

شماره (سوم) سال چهارم - عقرب ۱۳۴۵ - ۱۹۵۶ - نمبر مسلسل (۱۲)

نمرین

## شعر خوب

۱: ماهیت شعر

شعر که یکی از شعب هنر میباشد نمیتوان آنرا بکلمات تعریف نمود فقط از راء  
شنیدن و خواندن ذوق سلیم از آن لذت میبرد. اگرچه علماء حتی خود شعر  
هر یک بنویسند خود تعریفاتی از شعر نموده اند باز هم گفته های ایشان چندان قناعت  
بخش نمی نمایند. چه طوریکه نمیتوان دیگر مناظر جمال و بدایع طبیعت را  
تعریف نمود همانطور نمیتوان شعر را تعریف کرد بلی شعر امر ذوقی است  
و یکی از آنرا ذوق میدانند چنان که تلغی و شیرین را قوه ذائقه میشناسند و کلمه  
تلغی و شیرین آنرا ادا نمیتوانند. کدام شاعر چیره دست و یا عالم متبحر تو انسته  
است که کیفیت مشاهده یک گل جریین و یا شفق شامگاهان و یا آبشار را بکلمات  
تعریف نماید؟ ورسورت و بایرن که شهرت آفاقی در حصه ترسیم مناظر پژش

(۲)

ادب

(مال چهارم)

خوانند گان دارند اگر خوب دقت شود باز هم عاجز آمده اند. طوریکه از دیدن  
 مناظر بدیع متأثر میشویم همانطور از شنیدن یکپارچه شعر نظر کیف میبیریم.  
 شعر بر تار و پود احساسات ما اثر میاندازد و آنرا بشور میآورد اگرچه میدانیم  
 که تعریف دانشمندان چه از شرق و چه از غرب راجع به شعر جامعیتی نداشته است  
 باز هم نظریات آنها را جهت اثبات قول خویش بخدمت خوانند گان تقدیم  
 میداریم ارسسطو اگرچه اولین کسی است که راجع بشعر رساله‌ای بنام  
 (پوئیتیک) نوشته در آن شعر را تعریف نمینماید بلکه محض اساسات شعر را  
 بما می‌آموزد بیشتر روی سخن او طرف دراماست «وی (۱) در رساله فوق خویش  
 که نزد حکما و منطقیون اسلامی به (بوطیقا) شهور است میان شعر و نظم فرق  
 گذاشته صورت شعر را که مقید بوزن و قوانین دیگر نظم است جزء ماهیت شعر  
 نمیشمارد و معتقد است که بسیاری از سخنان منظوم شعر نیست و بسا سخن غیر  
 منظوم که از حیث معنی شعر است.» بعقیده (۲) شعر ای فارسی معنای اصلی شعر  
 عبارت است از تخیل ... چنان‌که نظامی عروضی در چهار مقاله خود مینویسد:  
 «شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند و القیام  
 قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ کند و بزرگ را خرد و نیکورا  
 در لباس زشت وزشت رادر حله نیکو جلوه دهد و با ایهام قوه غضبانی و شهوانی را  
 بر از-گیزد تابدان ایهام طبایع را انبساطی و انقباضی بود و امور عظام را در عالم  
 سبب گردد.» حمید الدین (۳) فاضل شهر در کتاب فن بلاغت خود شعر را چنین  
 تعریف میکند: «شاعر در لغت صاحب شعور را گویند و شعور در اصل بمعنی  
 احسان است و این رواطلاق شاعر بر شخصی میشود که دارای احساس، ولی  
 احساس قوی باشد.»

(۱) این حصه از کتاب تحقیق انتقادی در عروض فارسی برویز ناتل خانلری صفحه ۴۲ نقل گردیده.

(۲) این حصه از کتاب شعر امعجم شبلی جلد اول چاپ ایران صفحه ۳ نقل شده است

(۳) شعر امعجم شبلی جلد اول چاپ ایران صفحه ۶

این بود نظریات و تعریفات دانشمندان شرق که گفته آمد اینکه چند سخن از نویسنده‌گان بزرگ غرب را نیز در خصوص شعر برای اینکه گفتار ما شکل کلی بخود بگیرد ذکر می‌کنیم. میتوانو لد می‌گوید: «شعر تقریباً مطلق است» نو والیس از نویسنده‌گان غرب می‌گوید: «شعر حقیقت مطلق است» شیلر گفته: «شاعر یکانه شخص حقیقی است و بهترین فیلسوف کاریکاتور ری است که پهلوی شاعر استاده». ارسطو شعر را بر تاریخ رجحان می‌هد و وجهش بنظر او آنست که شعر از کلیات حرف میزند و تاریخ از جزئیات. شیلی می‌گوید: «رابطه شعر بالایز الی ولايتها است و مفکرات شاعر ذه بازمان و ذه بامکان و نه باعده تعلق می‌گیرد و شعر حکم مرکز را دارد که علم بدور آن می‌گردد. افلاطون نیز در دیالوگ آین خود تعلیم سقراط را چنان واژه د می‌کند که شعر از عالم بالا الهام می‌گیرند و متصرفین شعر امیوز (آلهه‌ساز و شعر) می‌باشد و شعر را از روی کدام صنعت تصنیف نمی‌کنند بلکه بواسطه قوه باشد که از طرف باری تعالی بر ایشان اعطاء گردیده است. سنتایانا چنین عقیده دارد که شعرومنه هردو در ذات خود یکی و عین هم اند و تنها در طرز عمل اختلاف پیدا می‌کنند. در حالیکه بعض شعراء و نویسنده‌گان شعر را (طوریکه در بالادیده شد) رنگ مافوق الطبیعی داده‌اند اما نویسنده‌گان دیگری نیز وجوه دارند که راجع شعر نظریه دیگر می‌دهند و آنرا بیش از تقلید چیز دیگری نمیدانند افلاطون مقام شاعر را در کتاب جمهوریت خود از آسمان بزمین آورده می‌گویند: «تمام شعر اکه تاریخ شان از هو مر شروع می‌شود مقالدین تصاویر و روعیاتی فضیلت اند و یا مقلدین چیزهای دیگر می‌باشد که در باره آنها شعر می‌سازند مگر به حقیقت ذاتی نمیرسانند... تقلید یک نوع تفنن و تفریح است کدام پیش» جدی نمی‌باشد.» نیتچه می‌گوید: «شاعر اکم میدانند دروغ بسیار می‌گویند بعباره، دیگر آب خود را گل آسود می‌سازند تا عمیق معلوم شوند از اینجاست که نظامی گفته است:

در شعر پیچ و در فن او      چون اکذب اوست احسن او  
طوریکه مشاهده گردید این علماء صدھای دیگر راجع بشعر و تعریف آن توافق

نظر نداشته یا آنرا باوج عظمت رسانیده و یا بحضور پن مذلت زده اند . باید این افراط و تفريظ را بيكسو گذاشته و حدود سطی رادر نظر گرفت . شعر يکی از مميزات انسانی ميباشد بانسان و محیط او و باين دنياتعلق ميگيرد و ميتوان از آن حسن استفاده و یا سوء استفاده نمود و متضمن مفاد و مضار هر دو ميباشد اما حسن بدیع و چشم روشن در کار است تا در را از خذف تفريقي كند شعر کلام موزون است که آهنگ آن بانسان فرحت و خوشی ميبخشند . تخيل نيز يکرکن شعر است تخيل قوه ايست که بطبيعت نفوذ نموده و آنرا تعبيير ميکند شعر را بطيه ايست بين ذهن و جذبه . چيز هائي ناموافق و متضاد را بهم آشتی ميدهد تخيل باید تحت اداره شاعر باشد که از حدود محموده متجاوز نگردد تخيل قوي بر احساسات رقيق متکي است شعر زبان جذبه ، احساسات ، هم دردي ، شوق و ذوق ، ترحم ، وجود و شعف ، اشتيقاق والهام ميباشد . نثر برای اظهار عوارض بسيط و بارز ذهنی کافی است اما شعر برای اظهار احساسات نهانی رقيق ضروري ميباشد . هر وقت و هر جا که مردي و يازني به اعماق روح خود لذتی يا الهي حسن کرده آنوقت شعری بوجود آمد است شعر انعکاس آواز قلب انسان است نثر ما نند لباس روزمره (کارگران) کلام انسانی است و شعر مانند لباس عيد و جشن ميباشد که تنها در مواقع مهم استعمال ميگردد : ملل بزرگ جهان دائم از شعراي بزرگ خود که مضامين عشق ، آزادی ، فضيلت ، عدالت ، سحر طبيعت ، رحم و همدردي ، ايشاره و دلگرمه کورات برآزنده اجتماعي وبشری را پيرايه مشعر پوشانیده اند قدر دانی ها نموده و مينمايند چنین شاعران مال و ملك يکملت و مملكت نبوده بلکه بتمام دنياتعلق دارند و نسل يشراعجا ز آنها را بنظر استحسان مينگرند آثار شان را بدريده افتخار ميبيينند . آهنگ ، تخيل و احساسات قوي نسجهای شعرند و جمال حيات شعر بشمار مير و ديس شاعر يک آرتیست معنوی است که ديده بصيرت اهل ذوق را محو و مبهوت خود ميسارد .



جمعیت محصلین شعبهء انگلیسی پو هنئی ادبیات که در اول حمل سال ۱۳۳۵ افتتاح شد



(۵)

خوانندگان گرامی اتعزیز شعرو شاعر به نثر  
کفته آمد اکنون دو پارچه شعر دو شاعر جوان  
افغان را راجع به شعر و شاعری مطالعه فرمائید.

## شاعر بد و سخت خود

### یا حقیقت شاعر

قا مقت سرو روان می خوانم  
گرد نت فتنه، جان می خوانم  
پیکرت را چمن است آئینه دار  
بوی تو خوشتر از انفا س بهار  
قنت از برگ سمن ناز کتر  
کمر از فکرت من ناز کتر  
بر و دوش تو گلستان جوش است  
بسرا پای تو دل مد هوش است  
صحبت نست مرا قوت جان  
الستخات بدل م تاب و توان  
سخن من یافته تاثیر از تو  
فکر من از تو و تقریر از تو  
که طبیعت بتوداده است جمال  
وز جمال است سخنگوب کمال  
که اگر نگ و رخ گل نبود  
نغمه در سینه بلبل نبود  
قد نیفرا زد اگر سرو چمن  
نشود فاخته مایل بسخن

ای دلم بسته بدمام مودت  
روح پرسخن دل جویت  
خاصه آن حرف که با خنده زنی  
ای مرابنده به آن خنده کنی  
دل بذوق لب تو آبست آب  
به تبسم بری از جاذها تاب  
دیده حیران فسون نگهت  
دست بر موزدن گاه گهت  
فکر مد هوش سرو گردن تو  
طرز دلداری و دل بردن تو  
صف دندان تو عقد گو هر  
پرورش دیده به موج کوثر  
گویمت دلبرمه پیشانی  
ز آنکه بی شببه تو مه را مانی  
خوانم شاهد خورشید عدار  
ای رخت برده ز خورشید قرار  
دست تو شاخ گل تازه رس است  
و ه که بوئیدن آنم هویم ام

چون برآید بچمن لاله و گل  
 طرح مستی کندو خواهد مل  
 تا ببیند بافق پاره ابر  
 شوق او میردش از دل حسر  
 از پی مدح دهان بکشاید  
 در سخن خارقه‌ها بنماید  
 یک‌دش بال ملک داند  
 بزبان آیه رحمت راند  
 یا که گوید بز بر جدر سام  
 زده نقش عجب از نقره خام  
 چون نشیند بلب آب روان  
 شور پیدا شودش در دل و جان  
 حرف از موج و خرامش گوید  
 راه تشبیه و تهیل پویید  
 یکز مان بی خودو مستش خواند  
 جام گرداب بدستش داند  
 گه کند یادز رفتار نگار  
 رودش از دل دیوانه قرار  
 یاد دل بر کند و داد زند  
 بخيالش دوشه فریاد زند  
 باز گردد بتماشا مدد هوش  
 شود از حیرت بسیار خموش  
 چون درین حال بر او رفت دمی  
 باز آمد برسش هوش کمی

نارون تا نکند چلوه عیان  
 نشود سارقرین الـحان  
 عشق را حسن بود سرمـایه  
 وز مال است سخن را پایه  
 شاعر از حسن ندارد چاره  
 خاصه از چون توبت مهپاره  
 شوخ شیرین سخن نکته شناس  
 بار اهل ادب و صاحب پاس  
 قدردان نظر و نیت پاک  
 نیـک و بد را بمطالب دراک  
 با خبر از ادب و عالم او  
 ای ادب ساخته عارض تو  
 گر نباشد چوتونی شاعر را  
 نـکـشد ناله نـدـارد آوا  
 زانکه شاعر ز همه چیز که هست  
 یار خوبی بود و حسن پرست  
 حسن را بیند و مستی گـیرد  
 دل اور و نـقـه هـستـی گـیرـد  
 حرف از سبزه و صحری گـوـید  
 وزهـوـای لـبـ درـبـاـ گـوـید  
 رـمـ آـهـوـ نـگـرـدـ درـهـاـ مـوـنـ  
 نـغـمـهـ سـازـدـبـهـثـنـاـ يـشـمـوزـونـ  
 سـخـنـ اـزـ قـهـقـهـ کـهـ کـهـ آـرـدـ  
 بـچـهـ خـوشـ طـرـزـ وـعـجـبـ سـبـکـ آـرـدـ

رمز قدرت بنزاکت همراه  
 بشنو از شاعر بار یک نگاه  
 حرف حق گوید ورنگین گوید  
 نازک و دلکش و شیرین گوید  
 شب که مهتاب برآید بسما  
 بر جهان افگند از فور ردا  
 شاعر از خانه برآید بسیر ون  
 بسرمش عشق و دل شور جنون  
 مست و آزاد و گریبان پاره  
 داده از کف دل خود یـکباره  
 تا کند سوی درو دشت نـظر  
 نورمه بـیند بر کـوه و کـمر  
 سینی سـیهاب به صحررا نـگرد  
 عالم از نـقـره بـدریا نـگرد  
 شب تبا شیر پـگاهی بـیند  
 خوش سـفـیدی به مـیـاهـی بـینـد  
 باز گـر دـدـچـوـسوـیـخـاـنـهـ خـوـیـشـ  
 کـاغـذـ وـخـامـهـ فـرـاـ گـیـردـ پـیـشـ  
 رـازـ قـدـرتـ بنـگـارـدـ بـقـلمـ  
 بشـطـارـتـ کـنـدـ اـسـرـارـ رـقـمـ  
 سـخـنـ اـزـ چـشـمـکـ اـنـجـمـ سـازـدـ  
 بـطـرـاـزـ کـهـ خـرـدـ گـمـ سـازـدـ

نـخـمـهـ مـوـجـ باـوـدـرـگـیـردـ  
 درـزـمـ انـ غـلـغـلهـ اـزـ مـرـگـیـردـ  
 خـاطـرـشـ زـمـزـمـهـ هـاـ سـازـکـنـدـ  
 بـزـبـانـ حـرـفـ دـلـ اـبـرـازـ کـنـدـ  
 مـهـرـ رـخـشـانـ چـوـبـیـنـدـ بـهـ طـلـوعـ  
 شـاعـرـ اـزـ شـوـقـ درـآـیـدـ بـرـکـوـعـ  
 سـخـنـ اـزـ شـوـکـتـ وـشـانـشـ گـوـیدـ  
 وزـرـخـ شـعـلـهـ فـشـانـشـ گـوـیدـ  
 نـورـ اوـزـنـدـ گـیـ آـرـدـ بـدـلـشـ  
 جـانـ کـنـدـ تـعـبـیـهـ درـآـبـ وـگـلـشـ  
 وـصـفـ آـنـ نـورـ بـرـ اـطـ لـالـ کـنـدـ  
 عـالـمـ اـزـ زـمـزـمـهـ درـحـالـ کـنـدـ  
 بـرـ گـلـ وـلـالـهـ بـگـوـیدـ اـثـرـشـ  
 اـینـ اـثـرـ نـیـسـتـ نـهـانـ اـزـ نـظـرـشـ  
 کـنـدـ اـثـبـاتـ کـهـ گـیـتـیـ اـزـ خـورـ  
 چـقـدـرـ مـیـبـرـدـ وـ بـرـدـهـ اـثـرـ  
 روـنقـ عـالـمـ اـمـکـانـ اـزـ اوـسـتـ  
 درـجـهـانـ هـسـتـ اـگـرـ جـانـ اـزـ اوـسـتـ  
 وـبـنـ حـقـبـیـتـ بـزـبـانـیـ گـوـیدـ  
 کـهـ زـدـلـهـ هـمـهـ کـلـفـتـ شـوـیدـ

(A)

ادب

(سال چهارم)

رونق عالم از ایشان باشد  
فضل را پرچم از ایشان باشد  
مدنیت که جمالی دارد  
دلار بانی و کمالی دارد  
زاده فکر ادبیان دانش  
کار این در دنیا بیان دانش  
زانده هر چیز که در عالم ماست  
فکر دعوای کمالیش خطاست  
تادر و حسن هویدا نشود  
نر باید دل وزیریا نشود  
که تمدن بجز از خوبی نیست  
غیر نیکوئی و مرغوبی نیست  
نیست جوز حسن مقاد تهدیب  
که جهان را است ازو زینت وزیریب  
چون بهر چیز نیکوئیست کمال  
سعی هارا همه حسن است مه آل  
کوشش حسن شناسان باید  
که بگیتی رخ و رنگی آبد  
گر جهان را مرو بر میشاید  
شیلر و شیلر کسیم میشاید

گوید از دامن و دشت و شب و ماه  
نکند در دل خود هیچ نگاه  
هر چه دل گوید شآن میگوید  
راز پنهان بجهان میگوید  
ای بقر بان تو ! شاعر افیست  
سجده حسن مراوراد بنت  
دوست دارم که تر ادار ددمست  
دوست بودن باد بیان نیکوست  
گرچه خوارند فقیرند و پریش  
بی نیازند ز فکر کنم و بیش  
سر خود پیش کسی خم نکند  
مال اگر نیستشان غم نکند  
حرف شان جمله ز حسن است و جمال  
نه ز جاه و حشم و مال و منال  
عالی ماده را پازده اند  
خنک این پا که چه بر جا زده اند  
حرف از عالم بالارازند  
سبق از روح مصفا خوانند  
فارغ از فکر جها نند همه  
در جهان لیکث چو جانند همه

داغ در سینه هرا شعله و راست  
نالها همچو نیم در جگر است  
لیک تاب نفسی میباشد  
که فغاونی بزبا نم آبد  
ساز خوش نغمه ام و سرشده ام  
پای تا سر زنا پر شده ام  
ناخنی گربزنی بر تارم  
در دل آهنگ بقدرتی دارم  
که لبی تا به نواتر سازم  
عالی صبحنه محشر سازم  
شو رغلغل بر سانم بسم  
به نوازند کنم عالم را  
این بود دلبرمه پیکر من  
عرض حال دل غم پرور من  
بعد ازین دست من و دامانت  
که مرا بند کند احسانت  
گر ترا پرورش من هوس است  
لیکن نظر از تو مرا ملتمن است  
نظری لیک هم آغوش بر از  
نه نگاهی که کنی بر همه باز  
نگهی در خوار بباب سخن  
لایق نکته رسی همچون من  
حالیا ای دل من مایل تو ؟  
«بصفایت» چه پسندی دل تو ؟

(۱۰)

رحیم الهام

## شاعر

من چه هستم ؟ اخگری ، خاموش خاکستر شده  
بک جهش بالیده و دی - مگر بخاک اندر شده ،  
با غبار کاروانه - ای زمین - زل مانده ام  
کز نلاش رهروان بردشت و دریا برد شده  
من فمید انم چه هستم ؟ اینقدر دارم بیا د  
یادگار ذوق و شورم ، خسته و مضطرب شده  
روزگاری سر بردار می - کردم از جیب سحر  
این زمان - هستم گریبانی ، که در خون ترشده  
نغمه های مرده ام - بی نوحه گر - بی باد بود !  
مرغ بی بال و اسیرم ، در قفس پرورد شد ه

• • •

ترجمانم ، ترجمان گفتنهای م - گو  
رازدارم ، رازد ارجلوه های رنگ و بو  
کاروان زندگی باناله ام شد همسفر  
رهروان عشق از اش کث روانم کامجو

گر کجا دل هست ، در عالم ، زبان دل منم  
 اهل دل داند که میدارم من از دل گـهـنـگـو  
 گـرـکـی اوـنـادـه باـشـد ، نـالـهـهـایـ من عـصـاـصـتـ  
 و رـکـسـی گـمـ کـرـدهـ چـیـزـیـ ، مـیـکـنـمـ من جـسـنـجـوـ  
 مشـتـیـ اـزـ اـحـسـاـسـ وـ دـارـمـ روـانـزـ وـ درـنـجـ  
 بـسـتـرـمـ خـارـاسـتـ وـ آـنـجـاـ کـرـدـهـ اـمـ چـوـنـ گـلـ نـمـوـ

• • •

هنـ چـهـ هـسـتـمـ ؟ـ اـخـتـرـیـ دـرـ اـبـرـهـاـ پـنـهـانـ شـدـهـ  
 چـشـمـ بـیـنـاـیـسـیـ ،ـ کـهـ هـرـشـامـ وـ سـحـرـگـرـ بـانـشـدـهـ  
 بـادـلـیـ هـسـتـمـ ،ـ سـرـاـپـاـ نـالـهـ ،ـ اـمـاـ بـیـ اـثـرـ  
 بـاـچـنـانـ دـرـ دـمـ .ـ کـهـ ذـهـ تـشـخـیـصـ وـ نـهـ دـرـ مـانـ شـدـهـ  
 بـاـیـکـیـ پـرـوـانـهـ هـرـ دـمـ شـهـیدـ وـ بـیـ کـسـمـ  
 دـوـرـشـمـعـ آـرـزوـ گـرـدـیـدـهـ وـ بـرـ یـانـ شـدـهـ  
 بـاـ نـوـایـ مـرـدـهـ اـمـ زـانـ نـیـنـوـ اـزـ سـوـگـ وـارـ(۱)  
 رـفـتـهـ اـزـ يـاـ دـ وـ بـدـ شـتـ وـ درـهـ سـرـکـرـدـانـ شـدـهـ  
 کـمـ نـداـنـدـ «ـ سـینـهـ هـایـ شـرـحـهـ »ـ مـیدـانـدـ کـهـ منـ  
 شـاعـرـمـ ،ـ آـنـیـنـهـ مـ ،ـ بـرـ فـیـکـ وـ بـدـ حـیرـانـ شـدـهـ !

(۱) مراد از «نینو از» کو ینده، این شعر است:

« بشنو از «نی» چون حکایت میکند و ز جدایها شکایت میکند

(۱۲)

پیوسته به گذشته

علی محمد زهما

## ارسطو

خیلی دشوار مینماید و نمیدانم از کجا در باره متافزیک ارسطو شروع نمائیم  
شاید بهترین شروع بعقیده برتر اندر سل از آنجائی خواهد بود که ارسطو و از  
ایده‌ها انتقاد میکنند و عوض آن دکتورین یو نیورسال خود را پیشنهاد مینماید.



ارسطو دلایل بسیار پسندیده و پر زوری  
علیه تیوری ایده‌ها اقامه مینماید که  
اکثر آن دلایل را میتوانیم در پر مینیتس  
فلاطون بیابیم. قویترین دلیل که او علیه  
تیوری ایده‌ها اقامه مینماید همانا  
«شخص سوم» میباشد. اگر  
یک مرد یک مرد داشت زیرا که او  
بمرد مرد ایدیل شباخته دارد، شاید  
هنوز آنچه مرد ایدیل قری سراغ شود  
که با وهر دو مرد عادی و مرد ایدیل  
شباخت بر ساند طور مثال، سقراط هم

مرد داشت و هم حیوان، سوال درینجا پیدامیشود که آیا مرد ایدیل حیوان ایدیل میباشد.  
اگر چنین باشد پس آنچه باستی بهمان اندازه زیاد که مرد ایدیل وجود دارد انواع  
حیوانات نیز وجود داشته باشد. ازین بیشتر کلام مرد ایدیل از اکشانیان سودن دارد ارسطو  
باصراحت لهجه میگوید وقتیکه یک تعداد افراد در یک وضعیت سهیم دارند بعلت  
این نیست که این تعداد افراد با یک شی که بخودها ماننده اند را بطره دارند  
نخیر چنین نیست. این بعلت آن است که اینها بیک شی که بسیار ترا ایدیل است

ربابطه دارند. این دلیل بود که ارسطو که برای ثبوت موضوع خود مورد دسترس ما گذاشت و لی مبتوان گفت که تیوری ارسطو بفرستنگها ازوضاحت دور افتاده و همین نقص دروضاحت موضوع بود که باعث مجادلات و مناقشات فکری قرون وسطی گردید بخصوص این مباحثات و تصادمات فکری روی گفتار فلسفی ارسطو بین (نامینلست‌ها) (۱) و (ریالستها) (۲) بشدت تمام ادامه داشت.

بطور کلی (عمومی) راجع بمتافزیک ارسطو بین گفت که (متافزیک) فلاطون است که باعقل سليم مخلوط شده است. ارسطوخیلی‌ها مشکل است زیرا فلاطون مشکل است باعقل سليم دوش بدوش رود و قنیکه زانو خم مینمائیم برای این‌که ارسطورا مطالعه نمائیم در قسمت از نوشهای او می‌بایم که او فلسفه را می‌خواهد برای کسانی بنویسد که آنها یک‌قلم فلسفه نمیدانند ولی در قسمت دیگر نوشهای خود فلاطون را فقط با کلمات جدید و پیرایه بندیهای نوین ایضاح مینماید. آما نترین راه برای این‌که تیوری یونیورسال و تیوری ماده و شکل (۱) ارسطورا بفهیم اینست که اول راجع به دکتورین (عقل‌سلیم) که نیم آن از نظر ربه خودش می‌باشد شروع نمائیم و بعد از آن تغیرات که در روش فلاطونی وارد آورده مطالعه نمائیم.

تیوری یونیورسال ارسطو نایک حبدی سهل و آسان می‌باشد. در لسان ما هم اسمی خاص وهم صفت داریم. اسمای خاص راجع به (اشیا) و «اشخاص» که اشیا مخصوص و اشخاص مخصوص می‌باشند راجع می‌گردد. آفتاب، مهتاب فرانسه، ناپلیون اشیا و اشخاص مخصوص می‌باشند. آنجا اشیا و اشخاص دیگری وجود ندارد که بتوانند موقعیت مخصوصی اشیا و بالائی خاص بالار ایجاد دیگر کلمات مانند گریه سگ و انسان به اشیای دیگر تطبیق شده می‌توانند.

(۱) *Nominalist* مکتب فلسفی ایست که می‌کویید کائنات (یونیورسال‌ها)

و مفکره‌های مجرد (*Abstract Concepts*) فقط نام می‌باشد

(۲) *Realist* مکتب فکری که معتقد است یونیورسال و مفکره‌های عمومی

در خارج وجود ندارد (یازندگی آفاقی دارند)

مسئله یونیور سال بمعانی این کلمات و یا صفات مانند (صپید) (سخت) (مدور) وغیره سروکار دارد (۱)

هر چه که توسط اسم خاص یادمیشو «شی» است و هر چه که توسط صفت یاد میشود (یونیور سال) میباشد ما زنده؟ مثل (بشر) «(انسان)» «شی مانند «این» است ولی یونیور سال مانند «چنین» میباشد کلمه «چنین» بقسم یا نوع یک شی را اشاره مینماید نه یک شی حقیقی و بخصوصی یونیور سال یک شی نیست زیرا یونیور سال «این» نمیباشد (بستر لا هو تی افلاطون در نزد کسانی که میتوانند بینندش «این» خواهد بود. این یکم و ضوع ایست که ارسسطو با افلاطون اختلاف نظر دارد) ارسسطو میگوید: این امکان ندارد که یونیور سال نام شی را بخود بگیرد. زیرا ماده هر شی مخصوص خرد، آن شی میباشد و به شی دیگر قطعاً تعلق نمیپذیرد. لیکن یونیور سال عام میباشد و از همین جهت یونیور سال میگویند ش زیرا بیشتر از یک شی بچندین چیز تعلق میگیرد. جان مطلب درین است که یونیور سال بذاته خود و بخودی خود موجود نمیتواند باشد بعبارت دیگر یونیور سال «در» چندین شی مخصوص موجود میباشد اگر بفلسفه ارسسطوحی مینگریم دکتورین وی سهل بنظر میآید. فرض آ من میگویم که .. (آنجا چنین چیزیست مانند بازی فتبال) اگر مردم این گفته را صدق میپندازند.

لیکن اگر بگوییم فتبال بدون بازیگر وجود دارد آنگاه مورد تمسخر و استهزا قرار خواهم گرفت. اگر میگوییم که آنجا چیزی سرخ را دیدم و بـ اوالدین وجود دارد و یا شیرین بود مردم باور میکنند زیرا سرخی شیرینی والدین وجود دارند لیکن تلقینات بالابصورت معکوس درست از آب در آمده نمیتواند. چرا؟

(۱) «By the term 'Universal' I mean that which is of such a nature as to be predicated of many subjects by 'individual' that which is not thus predicated.» Aristotle' Russel P. 193.

بعثت اینکه انسان بدون فتبال میتواند موجود باشد یا چیز هائیکه شیرین است شابد ترش گردد و یا ممکن روی من سرخ بوده و دفعتاً سپید شود. ازین گفته ما باین نتیجه میرسیم که صفت را مخصوص خاص تعلق میگیرد. اینست مقصد ارسطو از گفته بالا. دکتورین ارسطو بهمین ذکر و در بساموار دیده‌گر آنچه باعصب عقل سالم میباشد و طفلانه بشرح وبسط مبادر دارد. (۱)

لیکن خیلی مشکل است که نیوری را درست و صحیح فهمیده باشیم مثلاً این گفته را می‌پذیریم که فتبال بدون بازیگر وجود داشتند لیکن فتبال میتواند بدون این فتبال بازو یا آن بازیگر وجود داشته باشد. قبول داریم که کسی میتواند بدون بازی کردن فتبال موجود باشد ولی آنکس نمیتواند بدون کدام کاری حیات بسر بردارد. کیفیت سرخی بدون موجودیت شی و وجود نخواهد داشت لیکن میتواند بدون این شی با آن شی موجود باشد همچنانیکه شی بدون هیچ کیفیت نمیتواند موجودیت داشته باشد لیکن میتواند بدون داشتن این کیفیت و یا آن کیفیت موجودیت داشته باشد. (پس زمینه فرآچیدن فرضی برای فرق بین اشیا و کیفیات مغالطه آمیز و تخیلی میباشد.)

زمینه درست برای فرق را میتوان در مسائل لسان دریافت درخت این فرق در زمینه لسان از سرزمین نحو برومند می‌گردد در بنجا اسمای خاص، صفات، کلمات مربوط بهم وجود دارد. درین مورد شاید گفته بتوانیم (جان محمد عاقل است) محمد انور احمد است (جان محمد از محمد انور درازتر میباشد) درینجا (جان محمد) و (محمد انور) اسمای خاص میباشد (عقل) و (احمق) صفات هستند و دراز تر کلمه مربوط بهم میباشند.

متافزیکی‌ها از زمان ارسطو باینطرف این تفاوت‌های نحوی را اختلافات متافزیکی تفسیر و تحویل نموده‌اند:

جان محمد و محمد انور دو ماده (شی) میباشند عقل و حماقت یونیورسال‌اند.

(۱) تاریخ فلسفه در غرب برتر اندرسون صفحه ۱۶۳.

( از کلمات مربوط بهم یا نجاهل نموده‌اند و غلط تا ویل و تفسیر نموده‌اند ) شاید بعد از دقت و تأمل زیاد رابطه بین اختلافات متأثر بکی و نحوی پیدا شود و اگر این اختلافات پیدا هم می‌شود فقط بعد از یک عملیه طولانی بصورت اتفاقی باشد یعنی چه ؟ یعنی ایجاد نمودن یک لسان مصنوعی فلسفی و بس . این زبان نه چنین اسمای مانند « جان محمد » و « محمد انور » دارد و نه بصفات مانند « عاقل » و « احمق » احتیاج دارد تمام کلمات زبانهای عادی تحت مداهه و تجزیه قرار می‌گیرد و کلماتی که کمتر مغلق و در هم پیچیده می‌باشد استعمال می‌گردد تا دسته‌بندین کار زده نمی‌شود مسائله مخصوص رها و یونیورسالها بصورت صحیح و درست مورد مباحثه و مناقشه قرار گرفته نمی‌تراند و زمانی که بدآن نقطه رسیدیم که آن مسائله ببحث و مجادله نمائیم فوراً می‌ایم که مسائله آنقدر مغلق در اول و هله مینمود مغلق نمی‌باشد فیلسوف معاصر و زنده انگلیسی برتر اندراسل می‌گوید ، اگر من نتوانستم تیوری یونیورسال ارسپور را واضع سازم از آنجهت بوده است که تیوری مذکور واضح نبوده است . لیکن تیوری ارسپور یک تیوری است که بکقدم جلو رفته و حقیقتنا که بامساله خیلی اساسی و مهم سروکار دارد ( ۱ ) آنجا در فلسفه ارسپور و دنبال کننده گان سکرلاست کش وی یک اصطلاح دیگر که خیلی ها مهم می‌باشد دیده می‌شود و آن اصطلاح را ( جوهر ) می‌گویند . این جوهر ارسپور با ( یونیورسال او قطعاً مراد ف نمی‌باشد ) ( جوهر ) کسبی عبارت از ( چیزی است که در طبیعت و در ذات آن موجود است ) این جوهر همان خصائص است که کسی نمی‌تواند که از دستش دهد تا که خودش غیر از خود چیز دیگری نگردد . این ( جوهر ) نه تنها در یک شی مفرد بلکه در افراد هم موجود است و قیمه این افراد را تعریف می‌کنیم از نقطه نظر ارسپور بایست جوهر آنها را شرح دهیم . در نظر دارم که از جوهر ارسپور تحت عنوان منطق ارسپور در آینده سخن میان

(۱) تاریخ فلسفه در غرب برتر اندر اسل ص ۱۶۴ ( ۱ )

گزارم اگر از همین جا بشرح و بسط (جز هر) شی میپردازم جز اینکه موضوع را از چوکات نظم و نسق خارج نموده باشیم کار دیگری نخواهیم تو انست ذکته مهم دیگر یکه در متافزیک ارسطو جلب توجه، ینماید همانا مساله فرق و تبعیض بین شکل و «ماده میباشد» (۱) اینجا یک مرتبه دیگر تیه وری ارسطو اساس و بنیاد عقل سالم دارد لیکن درین مورد بیشتر از مساله یونیورسال تحولات و تغیرات فلسفی بارزو مهم میباشد. بیایید آقا یون درینجا (در مورد ماده) و «شکل» سنگ مرمر ماده میباشد لیکن قیافه ایکه دست مجسمه ساز بدان سنگ داده شکل آن میباشد فیز درین مورد بیمهور دنخواهد افتاد اگرمثال شخص ارسطور ابرای روشن نمودن موضوع ذکر میکنیم. ارسطو گوید. اگر بحر آرام را مینگریم «آب بحر ماده است و آرامی آن شکل میباشد» تا اینجا میتوان تیوری شکل ماده ارسطور را به آسانی فهم کرد.

ارسطو علاوه نموده میگوید که این از (خوش قسمتی) شکل است که ماده یک شی معین میباشد و این اصل شی است درینجا چیزی که ارسطو میخواهد شرح دهد بسیار ماده است و عقل سالم میداند آنرا فهم نماید یعنی چه جور؟ اینطور (یک شی) باید محدود باشد و حدود آنرا تشکیل میدهد طور مثال یک مقدار آبراه را گرفته در یک بوتل میاندازیم هر مقدار آبی که در بوتل انداخته شده از سایر آبهای متمايز میباشد بدینصورت این قسمت آب در نل انداخته شده یک شی میگردد ولی اگر اینمقدار آب در بوتل انداخته شده از سایر آبهای جدا نمیگردد (شی) شده نمیتوانست یک مجموعه یک شی میباشد و سنگ مرمر که از آن ساخته شد از همان سنگ مرمر یکه در معدن بوده تغییر ندیده است درینجا مطابیعتاً نبایست بگوئیم که شکل اصلیت و مادیت را بوجود میاورد لیکن این از آنجهنه است که نهال فرضیه اتو میک در تصور و خیال» غرس شده است اگر اتو میک (شی) است بدان جهت

(۱) درینجا بایست بخارط داشت که ماده نفع، مقابله «شکل» میباشد و غیر از «ماده» بایست که نقطه مقابله «فکر» یعنی (Mind) استعمال میشود

میباشد که سایر اتوهها مجزاء واز خود حدود و محوطه معینی دارد . حالاما بیک موضوع جدیدی بر میخوریم و این موضوع به نگاه اول مشکل علوم میشود گفته میشود که روح شکل جسم میباشد و این واضح معلوم و مبرهن است که مقصد (از شکل) (انداز) و (قیافه) نمیباشد . در آینده ازین موضوع که (روح) شکل جسم میباشد بحث خواهیم کرد و در حال حاضر فقط بهمین قدر اکتفا می نمائیم که از نقطه نظر ارسطو روح چیزیست که جسم را (یک) شی میسازد و دارای یک مقصد میباشد و نیز خصما یعنی که قوام با کلمه (عضویت) باد می‌کنیم کار روح میباشد مثلاً<sup>۴</sup> مقصد چشم آنست که ببیند لیکن این چشم وقتی که از جسم جدا میشود دیده نمیشود در حقیقت این روح است که میبیند .

چنین معلوم میشود که (شکل) یک قسمت ماده را وحدت میدهد این وحدت یک امر است عادی اگر همیشه موضوع علم دینیات نباشد لیکن (شکل) اینجور ساده و بسیط هم نمیباشد نه تنها بسیط نیست بلکه یک معضله است بسی دشوار شکل ها اساسی میباشد در صور تیکه یونیورسالها اساسی نیستند وقتی که انسان میخواهد یک دایره برنجی بسازد « درینتر مان میبیند که ماده و شکل نیز موجود است فقط کار او همینقدر خواهد بود که آن دورا بهم جمع نماید » انسان شکل را نمیسازد که بر نج را میسازد هر چیز ماده ندارد آنچه چیز های هستند از لی و این چیز ها ماده ندارد مگر یک تعداد آنها که از جای بجای نقل داده میشوند اشبا به واقعیت خود و قنی میافزاید که در قالب شکل میریزند « ماده بدون شکل فقط بالقوه وجود دارد .

این نظریه که اشکال اشیا و اساسی اندازندگی مستقل از ماده دارند ارسطو را علیه ایده ها فلاطون قرار میدهد ارسطو شکل را یک چیز کامل مخالف از یونیورسال نشان میدهد ولی در همین زمان بسیاری از خصایص آنها باهم مشترک میباشد بما گفته شده که شکل بیشتر از ماده واقعی و حقیقی این یادگاریگانه و یکتا واقعیت

ایده های بیاورد. طوری که ارسطونشان میدهد که او در متأفیک افلاتون تغیر وارد آورده است نه چنان است.

البته ارسطو در متأفیک افلاتون تغیر وارد آورده اما این تغیر چندان زیاد و فاحش نمی باشد راجع به مساله شکل و ما ده ارسطو و افلاطون زیلر قرار زیر اظهار عقیده مینماید.

از آخرین شرح و بسط ارسطو راجع باینکه برین موضوع (ماده و شکل) پرتواند از د فقط همین قدر برای ما واضح میگردد که او خود را پنجاه درصد آزاد کرده است زیرا افلاتون در موضوع ایده ها دست بدامان اغراق و غلو زده است (اشکال) در نزد متأفیک ارسطو (ایده ها) از نقطه نگاه متأفیک افلاتون زندگی سه-قل و آزادی دارند. و این دو فکر در نزد این دو شخصیت تمام اشیا انفرادی را تحت اثر خود دارد. ارسطونشو نمای ایده ها را از تجربه دنبال مینمود و ساخت تحت مراقبت قرار داده بود شان. وقتیکه این ایده ها از تجربه و حیات دو میشود آنکه گمان میرود که این ایده ها از ماوراء جهان قابل حس تولید شده است و در نتیجه هدف و غایه چهان مردان ذکر میگردد. من دیده نمیتوانم که چطور ارسطو جواب برای این انتقاد تهیه دیده میتواند ویگانه جوابی که من تصور میکنم این خواهد بود که دو چیز دارای بیک (شکل) شده نمیتواند اگر کسی دو دایره بر نجی میسازد هر کدام آن از خود دایره دارد که آن دایره هم اساسی و هم مخصوص میباشد و اینرا میتوان دایره یونیورسال نام داد لیکن بهمیچ وجه من و جوه نمیشود دعیه ناهم مانند باشد. من گمان نمیکنم که فقر اتیکه من درین قوسین ذکر کردم بتواند تأویل و تفسیر را باور مدد گار گردد. درینجا این نظریه ارسطو که مدور بودن خاص فهم شده نمیتواند قابل انتقاد میباشد زیرا جو هر متأفیک ارسطو اینست که هر چند که شکل زیاد میشود و ماده کم میگردد میشود اندیا بقدر بیشتر فهم گردد. این نظریه ارسطو با سایر نظریات وی دست و گریبان نمیگردد. در صور تیکه شکل

در چیز های خاص دیگر موجودیت میباشد. اگر ارسسطو میگفت که در آنجا بهمان اندازه که اشکال است اشکالی که مثال مدوریت میباشد بهمان اندازه چیز های مدور نیز میباشد. نیز لازم بود که وی در فلسفه خود تغیر فاحش را قبول فرماید. برای مثال این نظریه او که شکل یا جوهر یکی میباشد بانظریه پیشنهاد گریزی وی سرنمیخورد دکتورین ماده و شکل ارسسطو با تهاب ایزو فرق بین بالقوه و واقعیت را بطره دارد ماده باصطلاح عربیان و بر هنر در نزد ارسسطو شکل بالقوه میباشد تمام تغیرات را باید (ارتقا) نام گذاریم. چطور؟ بدین معنی که بعد از تغیر شی مذکور شکل بیشتر از سابق خود را کماشی کرده است. و همان چیز یکه زیاد شکل دارد چنان فکر میشود بیشتر «واقعیت» دارد. خدا شکل خالص و واقعیت خالص میباشد در ذات او نمیتوان تغیری را اشان داد.

چنان مبنیماید که این دکتورین خوش بین بوده و بعلم دینیاته تعلق میگیرد کائنات و هر چه که در آن موجود است بطور تدریجی بطرف وضعیتی از سابق جلو میرود و از کشاف مبنیماید.

نظریه «وجود» بالقوه از بعضی نقاط نظر سهل است از کدام نقطه نگاه؟ ازین درک که ما بتوانیم بیانیه های خود را به شکل طوری ترجمه کنیم که نظر در این مفهود اثر باشد. «یکقطعه» بزرگ سنگ مرمر بالقوه مجسمه میباشد، یعنی چه؟ یعنی از یکقطعه بزرگ سنگ مرمر توسط مجسمه ساز میتوانیم یک مجسمه درست کنیم، لیکن وقتیکه نظریه بالقوه را بحیث یک فکر و نظر اساسی استعمال میکنیم از دست زدن بچنین کار مغشوشت فدرینهان میگردد.

بر قرآندرسل فیلسوف اونگلیسی اینکار را در میهمان ارسسطو و فیکات بد، نام داده است. (۱)

(۲۱)

مولانا رومی

# غزل

روزها فکر من اینست و همه شب سخن‌م  
که چرا غافل از احوال دل خو یشتم  
از کجا آمده ام آمد نم بهرچه بود  
بکجا میروم آخر ننمائی وطن‌م  
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا  
یا چه بوده است مراد وی ازین ساخت‌م  
کیست در گوش که او میشه و د آوازم  
یا کدامست سخن میکند اندر دهن‌م  
کیست در دیده که از دیده بیرون می‌سگرد  
یا چه جانست نگوئی که منش پیر هنم  
تا به تحقیق مرا منزل وره ننمائی  
یکدم آرام نگیرم نفسی دم نزنم  
می و صلام بچشان تادر زندان ابد  
از سر عربده مستانه بهم در شکنم  
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم  
آنکه آورد مرا باز برد در وطن‌م  
تومپنداز که من شعر به خود می‌گویم  
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

اثر: فواربر و کس  
ترجمه دکتور میر فتح الدین انصاری

## روانشناسی طفل

### ۳: انکشاف و ظائف قبل از ولادت

انکشاف جوابات پاسخهای حرکتی - معرفت به انکشاف رفتار و کردار در دوره قبل از ولادت در فهمیدن طبیعت و سرشت طفل نوزاد خیلی کمک و معاونت میکند. از سالهای معلوم بوده است که «فیتوس» در داخل رحم بعضی حرکاتی را بعمل می‌ورد. بعبارت دیگر «فیتوس» در رحم یک جسم ساکن و غیرفعال نیست بلکه حرکاتی از آن صادر میشود. یک طبیب این حرکات را از هفته چهاردهمین تا هفته شانزدهمین دوره قبل از ولادت بوسیله «ستیتوسکوب» تشخیص کرده میتواند. و مادر عموساً حرکات مذکور را قدری بعذرتر حس مینماید. ضربان قلب «فیتوس» که هفته سوم آغاز میماید در هفته هژدهم به قدر کافی انکشاف مینماید چنانچه همراه «ستیتوسکوب» شنیده میشود. علمای علاقه و انترست زیادی بحرکات سینه و صدر فیتوس نشان داده اند. این حرکات شباهت بحرکات تنفس دارند که از بدن مادر شنیده شده میتوانند. مطابق یک نظریه این جوابات پاسخها با انکشاف عمل موزون مرکز تنفسیه سلسله اعصاب هرکزی ارتباط دارند و این حرکات متمم حرکات قلبی جنین است. حسب نظریه سومین این حرکات موجود جاندار را برای تنفس حتیقی که بعد از ولادت آغاز میشود آماده میسازد. باین طریق و که آلات عصبی و عضلانی تنفس را نقویه مینماید. حرکات اعضای گوارش یا هضم مانند حرکات دودی در هفته هفتم ظهور میکند بعضی پاسخهای دوره اخیر زندگی جنین از مشاهده و مطالعه اطفال یکه

قبل از وقت عادی متولد میشوند تعیین گر دیده میتواند. چنانچه، انقباضات و تقلصات معلده و تمدد طبیعی - و متناوب آن در اطفال مذکور به مشاهده میرسد. گریده در اطفال خام که در ماه ششم دوره جنین متولد شده اند واقع شده است برای بدست آوردن علائم صحیح تر در باره ای از کشاف رفتار و کردار فیتوس منبهای معینی را به «فیتوس»ها در مراحل مختلفه رشد و تکامل تطبیق و نتائجی را که بصورت حرکات میباشند مشاهده و ثبت مینماییم. این گونه تحقیق علمی همراه حیوانات سائله مانند حیوانات ذو حیاتین آبی و خاکی در مراحل «لا رو» یا شفیره بخوبی بعمل آورده میشود. حیوانات ذو حیاتین ازین چهت برای این کار مناسب اند که تخم شفاف از کشاف نموده و در طول دوره نشو و نما بسهولت مشاهده میشوند از جمله این مطالعات تحقیقات «کا گ هل» در باره یک سمندر کوچک موسم به «امبیلس تو ما» قابل توجه است.

ازین تحقیقات چند کلیه استنتاج گردیده است که به انسان نیز قابل تطبیق است. مراحل از کشاف جنین پستانداران برای تحقیقات علمی مساعد نیست و متضمن مشکلات میباشد. معهذا عدد از محققین مطالعات و مشاهدات مرتبی در باره ای از کشاف ورشد جنین های موش گرده خواه گیان او «اپوس» یا «صاریغ» که یک نوع حیه ای کیسه دار است نموده اند. روش عمومی در این تحقیقات چنین بوده است که فیتوس ها را که اوقات وزمانهای باروری آنها معلوم بوده از وجود مادر دور نموده در محلول های نمکین میگذارند و درجه حرارت محلول های مذکور مساوی درج حرارت نورمال خون میباشد. بعد از آن عکس العملهای فیتوسها در مقابله منبهای مختلفه مطالعه و مشاهده میشود. مشاهدات قلیلی بر وش فوق در باره ای فیتوسها ناقابل زیست انسانی نیز بعمل آمده است این فیتوس ها که برای وقاره حیات مادران بوسایل جراحی دور نموده شده اند منبع معلومات بیهترین مارا در باره ای از کشاف قبل از ولادت طفل تشکیل میدهند.

مطالعه مراحل رشد و تکامل برخی از وظایف در مواجه شده ساده

(امبیلس توما) که تجربه پیشقدمانه «کاگ هل» بالای جنبین آن صورت گرفته ادراک و فهمیدن سیر انکشاپ را در حیوانات عالیه بسیار سهل و آسان میسازد. شرح انکشاپ حرکت از یک جای به جای دیگر در این حیوان ذومعیشتن میتواند زیادی بمامیدهد. تاکیک مدت معین حیوان کوچک غیر متحرک بوده و به منبهات لامسه پاسخ نمیدهد گرچه قطعات علیحده عضلات همراه برق تنبیه شده میتواند. مرحله ابتدائی خم و پیچ یا انحنای بطرور ناگهانی ظهور میکند هرگاه درین دوره یک طرف سر را تنبیه و تحریک نمائیم. انحنای در سرتولید میشود که عموماً از منبه دور میباشد. سمت سفلی بدن هنوز حساس نسبت. بارش در این عکس العمل یک از احتمالاتی سردرست مخالف احنا اول قبل از تکمیل حلقه پدیدار گردیده و حیوان را بشکل (S) در میآورد. عمل شنا و قنی صورت میگیرد که عکس العملهای (S) مانند بشدت و سرعت واقع شده حرکت انتقالی را بوجود آورد. انکشاپ اخیر حرکات انتقالی «امبیلس توما» بروی زمین بسیار مهم و دلچسپ است. در ابتدا پاها تنها به بحیث جزء عکس العمل تمام بدن حرکت میکند و چنین معلوم میشود که گویا حیوان حرکت شنا را تکرار مینماید ولی شبیه به جهیدن متدرجاً پاها بیشتر قابل حرکت هست - قلانه میشود. پاها جلو نسبت به پاهای خلف پیشتر و اولتر رشد و تکامل میکند. او لا "پاها بطور مجموعی قابل حرکت بشوند و از سائر بدن نسبتاً مستقل" میگردد. بعد از آن علی الترتیب حرکات مستقلانه زانوها پاها و انگشتان پاظاهر میگردد.

«کاگ هل» از مطالعات فوق باین کلیه نائل میشود که قابل تطبیق با انسان نیز میباشد: حرکات ابتدائی متضمن عمل کتله وی تمام بدن میباشد. رشد و تکامل بر تعیین و تفرع مترقبه حرکات مشخص تری است که از نقش کلی رفتار و کردار مجز او علیحده میگردد.



رئیس هیئت ثقافتی چن توده و یک عده از هنرمندان آنکشور با رئیس و استادان پو هنگی ادبیات.



معلومات راجع باز-کشاف فیتوس انسان مشتمل بر یک عدد مطالعات و مشاهدات پرا-تَنده است که از طرف چند دکتور طب بعمل آمده است. و نیز «تھمن» دو پروگرام منظم تحقیقات «منکوسکی» در سویس و هوکر در امریکا می‌باشد. مشاهدات دانشمندانه ریکارائی تو سط تصاویر متاخر ثبت گردیده و عکس العمل هائیکه بروز نموده به کمال دقت و بفرصت تمام مورد تحلیل و تحقیق قرار گرفته. و دریافت گردیده که از-کشاف پاسخهای فیتوس انسانی در مقابل تنبیه خفیف لمسی در هفته هشتم آغاز یافته و تا هفته چهاردهم پیشرفت وار تقاء می‌کند در هفته چهاردهم تمام عکس العملهای انعکاسی مخصوص اطفال نوزاد باستثنای تنفس در فیتوس موجود بود. بنابر آن درین مدت کوتاه شش هفته رفتار و کردار انسان ظهیر نموده و درجه رشد و تکامل قابل وصفی نائل می‌شود.

اولین عکس العملها ؎یکه در فیتوس انسانی مشاهده می‌شود بی شبابت عکس العملهای «امبليس توما» نمی‌باشد. در مقابل تنبیه خفیف لمس کردن عکس العمل عبارت از انحنا جانبی بطرف مخالف است. دستها و پاها تنها بصورت پاسیف همراه عضلات تمام بدن حرکت می‌کند. بن نهونیم هفته این عکس العمل بطرف پائین بدن امتداد می‌یابد. در این وقت رخسار ناحیه حساس ترین وجود می‌باشد و پاسخها نه تنها مشتمل بر انحنا سرو تن است بلکه مشتمل بر حرکت برگشت شانه و سرین نیز می‌باشد بسن یازده و نیم هفته مفصل آرنج و اطراف ساقله نیز در پاسخ پیچیده شریک و سهیم اند. این ترتیب مشابهت به انبساط نقشه کلی رفتار و کردار بطرف پائین بدن «امبليس توما» دارد که «کاگ هل» مورد تجزیه و مطالعه قرار داده.

از هفته دوازدهم تا هفته چهاردهم نبین و تفرع پاسخهای حرکتی بسرعت زیادی پیشرفت می‌کند. در این مرحله عکس العملهای مخصوص دهن و چهره مشاهده می‌رسد. حرکات دست و انگشتان ظهور می‌کند که شبیه به انعکاس

محکم گرفتن در اطفال نوزاد میباشد. یک فیتوس که بیست و دو هفته سن داشت چیزی را در دست خود بصورت ضعیفانه نشکه داشت تمام حرکات مجمو عی اولیه و انعکاسات مشخص تنها تو مط مر اکز عصبی حرام غز بکار انداخته میشوند از ماه چهارم ب بعد مر اکز سافله دماغ آغاز بکنترول ماهیت پاسخهای میکنند در حالیکه قشر دماغ «پوشش مغ» با وجود تنشکل خود تأثیر اندکی قبل از ماه نهم وارد میکنند بدینظر ین نشانه های ضروری تر و ساده تر عکس العمل های حرکتی یا موتو در ابتدا طرح میشود و انسکشاف مرکز عالیه که در عمل منسجم مابعد در آموزش اهمیت زیادی دارد بدوره قبل از ولادت صورت میگیرد ہر نسبهای اذکشاف حرکتی: از مشاهدات و طالعات اذکشاف فیتوس در انسان و حیوانات سافله چند پر نسب عمومی را استخراج کرده میتوانیم مهمترین آنها کلیه ایست که تو سطح «کاگٹ هن» افاده گردیده است کلیه مذکور اینست: در سیر اذکشاف فعالیت کتله وی قبل از رفتار و کردار مشخص و مجزا ظهور میکند در ابتدا پاسخهای فیتوس پراگند و غیر مشخص میباشد و فیتوس از ابتدا بحیث یک کتله واحد عکس العمل نشان میدهد و چون رشد و تکامل پیشرفت میکند فعالیت های موضعی بطریق تفرع یا تفرد پامنصه ظهور میگذارد بدینظر بق اجزا و عنصر علیحده متتشکل میشود سیستم اعصاب نحسن تمامیت و وحدت بدن فر در اتامین میکنند و بعد ازان برای اعمال انعکاسیه موضعی زمینه را آماده میسازد طوریکه در آینده خواهیم دید این اصل بازکشاف رفتار و کردار در زمان بعد از ولادت نیز قابل تطبیق است.

این نیز قابل توجه است که اذکشاف و ظائف تابع دو اصل است که در اذکشاف ساختمان نیز صدق میکند اذکشاف رفتار و کردار بطور کلی ترتیب از سر بطریق دم را تعقیب میکند در تمام حیوانات نحسنین پاسخ ها در ناحیه علیای بدن تولید گردیده بطرف ناحیه سفلی بدن پیشرفت و انتشار حاصل میکند پر نسب اذکشاف از

قرب بطرف بعید در تفرد و ظائف نیز واضح و هویتا میباشد در این‌تهد پاسخ‌ها شامل آلات و اعضای عکس العمل است بروی محور بدن. اطراف در آغاز به معیت تنه عکس العمل نشان میدهد. اما بالاخر. در جات بیشتر استقلال و صحبت عمل را حائز میشود این وجه انکشاف قبل از ولادت نکامل نمیکند لیکن در اثنای سالهای اول دوره بعد از ولادت ادامه میباید و طفل مهارت و کنترول حرکت را اکتساب میکند.

یک نظریه دلچسپی که طرفداران چندی دارد توجه مارا به رول ممکن‌همجیط و تنبیه در انکشاف رفتار و کردار مشخص حتی در دوره قبل از ولادت معطوف میسازد مطابق این نظریه یک عمل انعکاسی در ابتدابصورت جزوی از اجزای یک ذات شده عمومی عکس العمل واقع میشود که توسط منبهات و محرکات داخلی آغاز گردیده است اگر در وقت ظهور یک عکس العمل بعضی منبهات حسی و وجود داشد رابطه در اثر عکس العمل مشروط که ساده ترین روش آموزش است تولید میشود چنانچه انعکاس گرفتن بدینظریق اکتساب شده میتواند که در وقت بسته شدن دست فشار بالای کف دست وارد ساخته میشود بعد از آن فشار مناسبی باعث تولید عکس العمل معین گرفتن میگردد بدینظریق عده زیادی از انعکاسات قبل از ولادت نیز یاد گرفته میشود و روش یاد گرفتن آنها عین همان روش یاد گرفتن بعد از ولادت میباشد.

انکشاف حسی قبل از ولادت: فیتوس انسان از هفته هشتم ببعد در مقابل تنبیه و تحریک خفیف جلدی حساسیت نشان میدهد این نقطه قبل از ایضاح انکشاف حرکتی روشن گردید پاسخها در مقابل فشار و حرارت نیز قبل از ولادت ظاهر میشود. حسامیت‌های جلدی ابتدا در ناحیه کردن و سر ظهور می‌نماید سپس انتشار یافته تمام سطح قسمت باقی‌مانده بدن را در بر میگیرد فیتوس به منبهات خفیف طوری به منبهات شدید طوری دیگری عکس العمل میکند مخصوصاً در مراحل اخیر انکشاف اگر بصورت خفیفی لمس یاد که داده شود فیتوس نایه

تبیه شده بدن خود را بطرف شی تبیه کننده حر کست میدهد. و اگر منبه شدید باشد تبیه شدیدتر و قویتر و دور ازشی تبیه کننده خواهد بود. همین انواع عکس العمل بعد از ولادت نیز دیده میشود و درینوقت آنها اساس جذب و دفع- میل و نفرت را تشکیل میدهند. عقیده میروند که حساسیت به درد والم حتی در قسمت اخیر حیات فیتوس بصورت ناقص انسکاف میباشد. زیرا منبهای بسیار شدیدی که موجب آسیب یافت میشود عکس العملها و پاسخهایی را بوجود میآورد که از عکس العملها و پاسخهایی که توسط منبهات بالتبیه قوی تولید میشود تفاوت و اختلاف ندارد: عکس العملها به منبهای عضوی داخلی در اثنای دوره قبل از ولادت موجود میباشد حرکات چشم قبل از ولادت تحریک و تولید شده میتواند گرچه تبیه شبکیه منشأ این حرکات نیست. این حرکات ابتداً ای باشر تغیر و ضعیت بدن بوجود میآید و چنین معنو میشود که با انعکاسات مو از نهائی بدن ارتباط دارد. اطفالی که قبل از وقت معین متولد میشوند نور و ظلمت را تمیز و تفرقی کرده میتوانند و عمل انعکاسیه عنیه را نشان میدهند. اعضای شامه و ذائقه در مرحله قبل از ولادت وجود میباشند لیکن تابع داز و لادت تبیه کافی نمیشود. در اطفالی که قبل از وقت متولد شده اند عکس العملهای شامه بمشاهده رسیده. از تجارت چدید معلوم گردیده است که فیتوس یک ماه قبل از ولادت به صدای های بسیار بلند پاسخ میدهد. لیکن این پاسخ سمعی نبوده و در مقابل ارتعاشی است که توسط حس لامسه احساس میشود. غالباً طفل قبل از ولادت و تا اندازه بعده از آن بصدای هایی که دارای شدت عادی است حساس نمیباشد زیرا گوش خارجی مسدود و گوش وسطی پرازی کث ماده لزجی میباشد.

#### ۴ - نظریات طبیعت یا سرشت اصلی

نظریات قدیمه طبیعت یا سرشت اصلی: - قبل از ظهور علاوه و از ترس ت امر و زه در مشاهده و مطالعه آفاقی انسکاف طفل ایضاحات فلسفی زیادی برای

در ک نمودن مبادی رفتار و کردار تجویز گردیده بود. از جمله این نظریات تیوری سوق طبیعی و تیوری انعکاس سزاوار توجه میباشد. زیرا نفوذ و تأثیر نظریات مذکور هنوز در افکار عامه راجع به طبیعت و سرشت طفل موجود است.

مطابق تیوری سوق طبیعی يك عدد زیاد اشکال پیچیده رفتار و کردار کاملاً یاقوسم افطری و طبیعی میباشد. از جمله سوچهای طبیعی جلب منفعت- کنجکاوی جمیعت دوستی- استعداد تعمیر و جنگ چوئی مهم و و صنی شمرده میشند طرفداران این نظریه معتقد بودند که انسانها از ینجهت مهدرا این فعالیت ها میشوند که در سرشت و طبیعت آنها غرائز مذکور موجود است و مشخصات و راثی انسان میباشد. در بین معیار هایی که برای تعین فطری بودن یا غیر فطری بودن یک میل بکار برده میشند کلیت یا عمو میکه مقام بلندی داشت. اگر یک صفت یا فعالیت در تمام فرزادها و مدنیتهای بشر موجود میبود و به آموزش متعلق نمیبود چنین عقیده میرفت که صفت یا فعالیت مذکور فطرتاً وجود آمده بود یا بعباره دیگر فطری و طبیعی بود معیار دیگری برای سنجش فطری بود زیک صفت یا فعالیت این بود که اگر در حیوانات سافله و در انسان دیده میشد فطری شمرده میشند و نیز ظهور صفت یا فعالیت مذکور بدون چانس و فرصت آموزش آن معیار فطری بودن آن محسوب میگردد.

تیوری سوق طبیعی نظر بعضی دلائل اهمیت خود را از دست داده است اولاً از مشاهده دقیق انسکاف طفل معلوم گردیده است که اکثر فعالیتها او و صافیکه بنام سوچهای طبیعی باده میشوند در انسان وجود ندارند و محض از نقطه نظر تمثیلات از رفتار و کردار مفروضی حیوانات استخراج و در زمرة غرائز برای انسان ساخته شده اند. چنانچه غریزه صید نموده ازین دسته غرائز مفروض میباشد. ثانیاً غرائز یا سوق های طبیعی ازین صفت و معیار که باید کاملاً فطری باشند بعید اند بلکه بر عکس وابسته به آموزش و تربیه میباشند و در اکثر حالات آموختن آنها مشکلات زیادی را ایجاد میکند نظافت هم دردی و استعداد تعمیر مثالهای این نوع امیال است. ثالثاً نظریه سوق

طبعی در حقیقت هیچ مشکلی را حل و هیچ مسئله را ایضاً نمیکند. چه اگر بـ  
صفت را بغـریزه و سوق طبـیعی موـسوم بازیم را جـم بهـماهیـتـه مـبدـاءـوـانـکـشـافـ آـنـ  
چـبـرـیـ خـواـهـیـمـ آـمـوـختـ تـنـهـاـ خـواـهـیـمـ دـاـنـتـ کـهـ صـفـتـ مـذـکـورـ مـوـجـودـ استـ  
بـنـاـ بـرـانـ تـیـورـیـ سـوـقـ طـبـیـعـیـ بـجـایـ اـینـکـهـ تـحـقـیـقـ مـزـیدـ عـلـمـیـ رـاـدـرـ مـوـضـوعـ طـبـیـعـتـ  
یـاسـرـشـتـ طـفـلـ تـشـجـیـعـ کـنـدـ مـانـعـ بـزـرـگـیـ درـبـنـرـاهـ گـرـ دـیدـهـ اـسـتـ. بـنـاـبـرـ دـلـائـلـ وـعـلـلـ  
فـوـقـ نـظـرـیـهـ سـوـقـ طـبـیـعـیـ اـزـ روـاـنـشـنـاسـیـ جـدـیدـ طـفـلـ وـبـالـغـ خـارـجـ وـمـتـرـوـكـ گـرـ دـیدـهـ اـسـتـ.  
عـدـهـءـاـزـ عـلـمـاءـ پـیـشـقـدـمـانـ درـرـوـاـنـشـنـاسـیـ طـفـلـ مـعـيـارـهـاـ وـتـیـورـیـهـاـیـ سـوـقـ طـبـیـعـیـ  
رـاـکـنـارـ گـذاـشـتـهـ توـجـهـخـوـدـ رـاـ بـهـ مـطـالـعـهـ وـتـشـخـیـصـنـ پـارـهـ اـزـ صـفـاتـ وـخـصـائـلـ کـهـ درـ  
وقـتـ وـلـادـتـ مـوـجـودـ مـیـبـاشـنـدـ معـطـوفـ سـاختـهـ. آـنـهـاـعـقـیـدـهـ دـاـشـتـنـدـ کـهـ هـمـجـوـ  
مشـخـصـاتـ بـاـیـسـتـ فـطـرـیـ وـطـبـیـعـیـ خـوـانـدـ شـوـنـدـ. اـشـکـالـ مشـخـصـهـ رـفـتـارـ وـکـرـدارـ کـهـ  
درـوقـتـ وـلـادـتـ مـوـجـودـ وـمـوـرـدـ مـطـاـ لـعـهـ قـرـارـ گـرفـتـهـ عـبـاـرـتـنـدـ اـزـ عـکـسـ الـعـلـمـهـایـ  
مـادـهـ بـیـکـدـستـهـ مـحـدـودـ منـبـهـاتـ. اـینـ عـکـسـ الـعـلـمـهـاـ انـعـکـاسـاتـ خـوـانـدـ مـیـشـوـنـدـ.  
اـینـ نـظـرـیـهـ رـاجـعـ بـهـ طـبـیـعـتـ وـسـرـشـتـ اـصـلـ طـفـلـ رـاـ مـیـتـرـانـ نـظـرـیـهـ انـعـکـاسـاتـ نـامـیدـ  
مـطـابـقـ اـینـ نـظـرـیـهـ انـعـکـاسـاتـ اـجـزاـ وـعـنـاـصـرـ اوـلـیـهـ وـطـبـیـعـیـ رـفـتـارـ وـکـرـدارـ بـوـدـهـ  
وـفـعـالـیـتـ پـیـچـیـدـهـ تـرـاـزـ تـرـکـیـتـ یـاـپـیـونـدـ اـینـ عـنـاـصـرـ بـسـیـطـ درـاـثـ آـمـوزـشـ بـوـجـودـ

گرچه مفکوره انعکاس هنوز در روانشناسی مفید و سودمند است تحقیقات چندیده تدبیلات زیادی در نظریه طبیعت و سرشت اصلی طفل که بر مفکوره مذکور مبنی بوده وارد ساخته است.

نشونمای قبل از ولادت و سرشناسی اصلی - مطالعات درباره اکشاف قبل از ولادت که درین فصل مختصرانه<sup>۴</sup> بیان گردید نفوذ و تأثیر زیادی بر مفکوره

سر شت و فطرت اصلی انداخته است. حتی رفتار و کردار یکه بوقت ولادت موجود میباشد تاریخ گذشته از خود دارد. بحث و مطالعه در اطراف این مسئله از نقطه نظر جنین شناسی برای روشن ساختن سیر و سمت این انکشاف بوده در معاونت و فایده مهم این نقطه نظر را بطور اختصار متذکر میشویم.

مطالعه انکشاف وظیفه از نقطه نظر جنین شناسی ترکیب اولیه رفتار و کردار را واضح میسازد.

مطابق این تعبیر جدید رفتار و کردار طفل مشتمل بر بکعده اعمال انعکاسی علیحده و مجز از میباشد که بعد هاتر کیب و امتر اج پیدامیکند. در ابتداء انکشاف خود فیتوس بحیث کل عسکس العمل نشان میدهد. انعکاساتی که در زمان ولادت موجود داند تنها اجز او عناصر این رفتار و کردار کل اند که در مراحل او لیه انکشاف متفرع گردیده اند. وظیفه سلسله اعصاب بحیث ربط و نظم بخشنه رفتار و کردار اهمیت دارد نه بحیث یک میکانیزم ارتباط که بین منبهات و تنبیهای معینی اجرای وظیفه میکند ارزش دیگر روش جنین شناسی قائل شدن اهمیت برای تسلسل انکشاف است اکنون ولادت نقطه صفر یا مبداء در انکشاف رفتار و کردار انسان محسوب نمیشود بلکه ولادت یک واقعه ضمنی است که در سلسله نشوء و نما تعین و تفرع بظهور می پیوندد. این مفکوره سد مطلق را که در بین انعکاس و عادت و بین «فطری» و اکتسابی وجود داشت بر میدارد.

این پرسنیب هادر مطالعه انکشاف قبل از ولادت و نشوء و نمای بعد از ولادت مفیدند در روانشناسی جدید طفل یک موجود چاندار است که بحیث یک جسم واحد کل بحالات نشوء و نمای مخلسل بوده قبل از ولادت و بعد از ولادت در تحت تاثیرات مشخصات ساختمانی خویش و عوامل محیطی انکشاف میکند. (باقدار)

## نقش رقصان سیم اندام چین کی تواند رسم جز رسام چین

چندی قبل در جشن آزادی میهن ما یکدسته آرتستهای چین مردم پایتخت آمده بودند آنها در تیاتر مو قتی چمن برای تقریباً دو هفته از نمایش‌های خود بر مسرت مردم این سامان افزودند استقبالیکه از هیئت‌های هنری چینی از طرف تمام طبقات ملت افغان بعمل آمد نشان داد که مردم این خاک نه تنها مهمان نواز اند بلکه چشم آرت‌شناس و قلب پر احساساتی دارند نیز نشان داد که نه تنها آرت‌شناس و مهمان نواز میباشند بلکه تاکدام از دارای تشنه دیدن آرت هستند بلی نمایش‌هیئت‌های هنری چین مردم حس زیبا پسندی مردم پایتخت را دو بالا ساخت و دماغ مستعد این مردم نیز با کمال رسائی توانست از صد هزار آزاده‌ای میمون و عقرب قدر نماید. این صحنه خیلی گیرا بود در آنجا کرکترهای مخصوصی خلق گردیده بود وقتیکه تصادم بین این کرکترهای مخصوصی میمون از دها عقرب که تحت شرایط مخصوصی عمل میکردند واقع میگردید دیده میشد که آرتستها یکباره نقاب از چهره، قوانین محرک وسیال واقعیت بر میدارند و زورو نیروی شرایط مخصوصی را که قهراء معلول خود را مجبور بعمل مخصوص میسازد نشان دهند بلی تو افائه مر آن آرتیستیرا در شرح مکمل حیات که بتواند آن وقائع و حقایق حیات را که در خود هسته انسانی را از کشف نهفته دارد با تمام تناظماتش تمثیل دهد از عهده اینکار ناخدا چینی و رقص نیلوفر بخوبی برآمده بود در وادی تنها آ و از پرندگان پر کیف بود و حزن آ ور «انسان» خود را خیلی تنها حس میکرد مانند آنکه عمل ناخدا بمریضی بحر بیننده را گرفتار مینمود گرچه در فن موسیقی آنقدر آشنا نیستم با وجود آن حرکت قافله در صحراء و سطح آرکستر ای چینی بر از نده افاده میشد حرکت قافله می دیدیم جان و روان داشته بلی کانکریت با کمال رسائی در لباس زیبا موزیک انسان را سر اپا گوش میساخت.

اینکه برای تائید نبشه بالا، دو پارچه شعر از استاد بیتاب و بناغلی الهام که درین مورد انشا گردیده است بخدمت خوانندگان گرامی تقدیم است.



بناغلی رئیس پوهنځی ادبیات در محفل ادبی مشتمل از نویسنده‌گان و هنرمندان افغانی و جمعیت هنرمندان چینی در کلوب عسکری نظریات خود را در بارهء نمایشات هنرمندان چینی ابراز میدارد.



(۳۳)

ملک الشعرا : بیتاب

## تیاتر چینی

از تیا تر فلم زیبا میکشد  
کامده بودند در افغان زمین  
در تیاتر محفلی آراستند  
کارها کردند در انواع رقص  
ترکمانی از بکی بازیگری  
یک کلاسیکی برسم باستان  
نغمه ملی مازان اهل فن  
هست صنعت را بلی تاثیر این  
هوش از بینندگان بر دیز سر  
باب دیدن بود در آن پای و دسته  
فکر در گرداب حیرت می پید  
جوهر مردانگی میشد عیان  
دره سو امیدی داشت بی نر دبان  
صورت پرو انه طیاره بود  
خوش نوازش مینمودی سامعه  
بود لکستر چو دیدم از نسیم

خامه ام نقشی عجب و امیکشد  
آن نمایشگاه با تزئین چین  
اهل عرفان را بد عوت خواستند  
بیتکلوف هیئت صناع رقص  
رقص ویغور و دگر نیلوفری  
یک حریر سرخ بوده نام آن  
رقص افغانی که نامندش اتن  
داشت تاثیر عجب در حاضرین  
وضع پیچ و تاب در موی کمر  
سحر کاریهای هر یک آرت است  
رقص موج بحر چون دورش رسید  
ازدم شمشیر بازی زنان  
چون معلق میز دی شادی کنان  
چون دو دسته تیغ بازی مینمود  
یارک شیرین چو خواندی خالده  
لعتبر چین میشنیدم از قدیم

چشم حیران بود رقص فلک (۱)  
 کی تو اند رس م جزر سام چین  
 میدماندی روح در هر زیر و بیم  
 چون برون دادند از سامان ساز  
 سام عین ر افکر گلچیدن گرفت  
 همچنان درر قص انداز د گر  
 اختلاف لفظی آمد بی سخن  
 بر سر اخذ تکت دادند جان  
 کیسه مردم شو دخالی ز سیم  
 دایمند از حیث شر قیت قرین  
 دوستی ما بلند آوازه شد  
 راستی عهد سعادت مهد هست  
 دوستی با حلاوت چون عسل  
 تلخ کامی رفع گردد از کسان  
 یابد آمیزش کند رفع الم  
 خیر خواه ملت و هم فکر شاه  
 با سیاست با شجاعت میکند

در فنون آر قستان یک بیک  
 نقش رقصان سیم اندام چین  
 کار پردازان فن خم و چم  
 لهجهء مرغان با عجز و نیاز  
 صحنه دردم صورت گلشن گرفت  
 هست در هر ملتی ساز دگر  
 رقص و دانس و ناج و افغانی اتن  
 بسکه مردم ر است دلچسپی با آن  
 گرد و سده می شوند اینجا مقیم  
 بی تکلف ملت افغان و چین  
 خوب شد عهد محبت تازه شد  
 عهد ظاهر شه چه نیکو عهد هست  
 چون سکه شه دارد به مراد دول  
 با رآید میوه شیرین از آن  
 چای چین و قند افغان چون بهم  
 صدر اعظم آن جوان خیر خواه  
 کار از روی صداقت میکند

یاو، شان باد فضل ایز دی  
 تائز قی ملک یابد سر مدي

( ۱۶ سنبله ۱۳۳۵ )

(۱) رقص فلک : کوکب زهره است که با اصطلاح منجمان رقصان و نوازندگان موسیقی تحت قایقران واقع اند.

رحیم‌الهای

## بـهـنـرـ هـنـدـانـ چـینـیـ

آدمی را اگر خرد بار یگر است زندگی را هم هنر در گوهر است  
گرروان انگیزه کر دار ماست ذوق مـا آثـینـهـ پـنـدارـ مـاـست

\*\*\*

عقل در پیکر بود تاری ز ساز	پـیـگـرـ ماـ هـسـتـاـ فـزـارـیـ زـسـازـ
بـیـ خـراـشـ ذـوقـ کـیـ گـیـرـ دـخـروـشـ	هـسـتـتـارـ عـقـلـ چـونـ مـازـ خـمـوشـ
طـرـحـ سـازـ زـ فـدـگـیـ رـاـ رـیـختـنـدـ	ذـوقـ رـاـ چـونـ باـ خـرـدـ آـمـیـختـنـدـ
دـیدـهـ باـشـیـ مـرـدـهـ رـاـ آـواـزـ نـیـسـتـ	هـسـتـیـ مـاـ غـیـرـ رـقـصـ وـسـازـ نـیـسـتـ
مرـغـ دـانـشـ رـاـسـتـ بـالـ وـپـرـ هـنـرـ	دانـشـ مـاـ مـرـغـ بـیـ بـالـسـتـ وـ پـرـ
علمـ رـاهـمـ بـیـ هـنـرـ پـرـبـازـ نـیـسـتـ	مرـغـ بـیـ پـرـرـاـ اـگـرـ پـرـوـ اـزـ نـیـسـتـ

\*\*\*

گـوـهـرـ هـسـتـیـ اـگـرـ باـشـدـ «ـ اـتـمـ »	گـرـ نـبـاشـدـ عـقـلـ مـاـ رـاهـ گـیـمـ
گـرـدـ خـوـدـ مـسـتـانـهـ چـرـخدـ هـرـ نـفـسـ	خـوـدـ «ـ اـتـمـ »ـ هـمـ مـوـجـ رـقـصـانـ اـسـتـ وـبـسـ
چـنـگـ درـ چـنـگـ اـسـتـ وـنـاخـنـ بـرـ بـابـ	مـسـتـ مـیـرـ قـصـدـ جـهـانـ اـنـدـرـ شـتـابـ
هـمـ زـ مـیـنـ وـهـمـ زـ مـانـ باـزـ یـگـرـ اـسـتـ	آـسـمـانـ وـ کـهـکـشـانـ باـزـ یـگـرـ اـسـتـ
سـازـ هـارـ نـدـانـهـ مـیـ آـیدـ بـگـوـشـ	هـرـ کـهـ دـارـ دـهـوـشـ بـایـدـشـدـ بـعـجوـشـ
سـازـ باـسـرـ ،ـ نـغـمـهـ بـیـ پـاـوـ سـرـ اـسـتـ	وـینـ جـهـانـ هـرـذـرهـ اـشـ رـامـشـگـرـ اـسـتـ
کـشـوـ رـشـ هـرـ جـاـ بـودـ قـلـبـ بـشـ	مـرـ هـنـرـ رـاـ نـیـسـتـ پـیدـاـ بـوـمـ وـ بـرـ
کـلـکـ «ـ بـهـزادـیـ »ـ بـصـورـتـ جـانـ دـمـیدـ	ذـوقـ چـینـ اـرـ نقـشـ «ـ اـرـ زـنـگـ »ـ آـفـرـیدـ
کـاـ مـدـسـتـیـ زـ آـسـمـانـ بـرـ مـافـرـوـدـ	مـرـ تـرـاـ بـادـایـ هـنـرـ اـزـ مـاـ دـرـودـ
آـمـدـیـ درـ کـوـهـسـارـ اـیـنـ وـطـنـ	وـینـ زـمـانـ بـاـکـارـ وـانـیـ اـزـ خـتنـ
چـنـگـ درـ تـارـ دـلـ مـاـ مـیـزـ دـیدـ	ایـ هـنـرـ مـنـدـانـ کـهـ اـزـ چـینـ آـمـدـیدـ

«یکنهم تکرار حرف اوستاد (۱) آنکه مارا شعرو دانش یاد داد:

کی تو اند رسم ح-ز رسام چین»  

وزگذشت د هرگ-فته داستان

در جگرها داغ الفت میگذاشت

از نوازش گرچه دل را میگداخت

مانده قایقران مگر در «آرت» چین

«نقش رقا صان سیم اندام چین»  

«اوپراها» تان ز چین باستان

«سازها» تان سوزها همراه داشت

لیک بود این ساز اندک یکنواخت

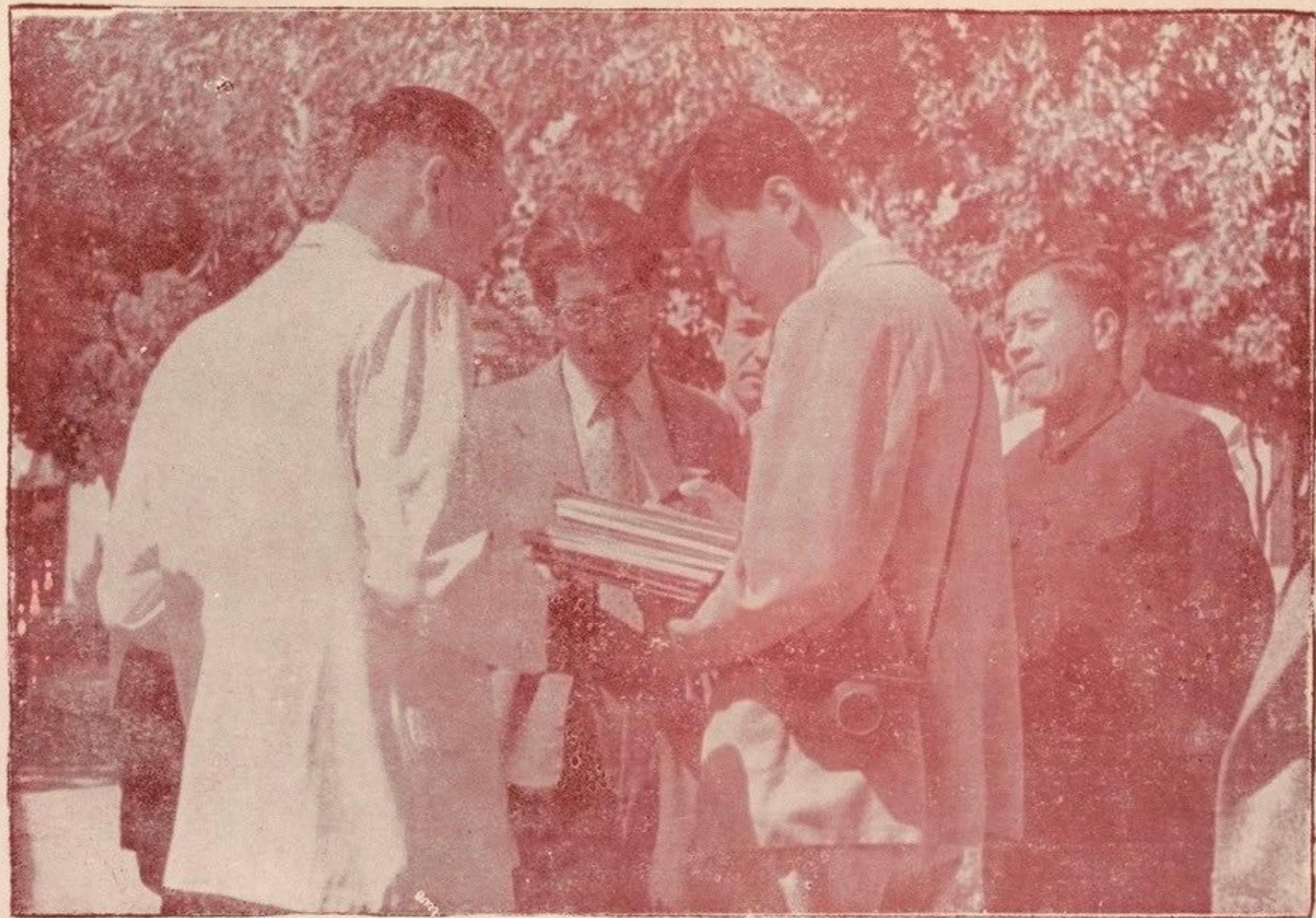
یادگار است از «فیودالیزم» این

100

ای هنرمندان با ذوق و تلاش  
دوستی‌ان و میهمانی‌ان ماستید  
دوستی بستانی تازه شد  
روزگاری کشور افغانی‌ان  
«دین بو دا» را زین کشور بچین  
کار و انها بر دی از چین تافرنگ  
راه «ابریشم» برد زان روزگار  
(آریا نا) باختن از دیریاز (۲)  
این زمان کز میهن مامیروید  
ملت خود را برید از ماسلام  
وین پیام از ما با یشان بسپرید  
اتفاق و صلح باید کار تان  
همنوایی دوستی و اتحاد  
تا برادر و ارسوی ارتقا  
شاد مان باشید در کسب معاش  
همچو گل در بوسته‌ان ماستید  
هم در افغان هم بچین آوازه شد  
خسر و افی داشت چون (کوشانیان)  
برد آنفرصته (کنشکای) گزین  
ازره (بخدی) حریر هفتر نگش  
با ختریان را ز خاور یاد گار  
چون برا در هست بارازونیاز  
تحفه این شعرم بچینیها برید  
آ فرین گوید بر مردم تمام  
کای ز نخل شاد کامی برخورید  
وزنفاق و کینه باید عارستان  
خلقهای «شرق» را باد ازیاد  
گامزن گردیم هم ماهم شما!

(۱) مرادم استاد محترم حضرت ملک الشعراًء (بیتاب) است

(۲) بعضی این کلمه‌ها بغلط (دیر باز) مینویسند اما درست آن (دیر یا ز) با (ی) منقوط تهاتانی است.



نمايندهءاً نيوچارناهءاً اسماءى نشرات اهدا شده پوھنچى ادبیات را از رئيس پوھنچى ميشنود و بزبان چينى مبنويسد .



د شقین

## شیخ اسعد سوری

له پتی خزانی خخه دا خبره پنه نا بتپیزی چه دغور د سوری بادشا هان اصلاً پستن نه و و  
ل حکم چه یه دی گتاب کبی دامیر کرود سوری یو پستن حماسی او در ز می شعر چه  
و یا در نه نی بولی راغلی دی .

امیر کرود دامیر فو لاد زوی او د امیر شفسب نمی دی .  
امیر شفسب د اسلام تر را و دلو و روسته دحضرت علی کرم الله و چه به و خت  
دهنه اه خوا به غور کبی امیر او مشر وو د سور یا نو د امشری او امیری له پخوا خنه  
یعنی د اسلام دین تر خو ریدو دمغه دغور یه علافو کبی مو جو ده وه او همدا سی  
پر له یسی راغلی ده . دملک شفسب خخه و روسته امیر فو لاد سوری او بیا به ده پسی  
امیر کرود یه ۱۳۹۶ کمال دغور یه مندیش کبی یا چاشو . دامیر کرو ده هفه پستن  
و یا در نه چه به پته خزانه کبی راغلی ده ، د دی خبری فوی او بوره دلبل دی چه  
سور یا ن اصلاً پستن نه دی .

ل حکم چه یه پردی . ز به کبی یو د غسی شعرو یل خورا گران کار دی د امیر  
کرود د شعري یو بند دادی :

زه یم ز مری پردی نری . له ما اتل نشهه بله هندو سندو پر تخارو به گابل نشهه

بل یه زابل نشهه له ما اتل نشهه

اهبر محمد سوری دغور له سوری کور نی خخه دامیر کرود به او لاده کبی  
د سوری کور نی یو و روستنی پستن باجا دی ، چه د سلطان محمود فرز نوی تر وخته نی  
یه غور کبی یا چا هی کوله . پته خزانه لبکی : هفه وخت چه سلطان محمود پر غور  
باندی دامیر محمد سوری سره چکره و کره ، نودی نی د آهنگران به کوت کبی  
کلا بند کر ، بیانی و بیو او فرز نی نه نی بندی بوت مکر دا پستنون ، زد و ر عادل  
او ضابط امیر له غیر نه یه بند کبی مر شو »

شیخ اسد سوری دامیر محمد سوری دوست خوزملگری او دده د در بار یو پنتون شاعرو و شیخ کنه چه داتی ه بیری یو پنتون مو رخ دی چه به خبل کتاب لرغونی پنتنا نه کپنی له د تاریخ سوری خنخه دا سی نقل کوی چه اسد و ری به غور کپنی او سیده او هلتہ د سوری خاندان به بادشا هی کپنی دیر عز تمندؤ بیلار نی محمد نومبده ، یقی خزانی ایسلی دی چه شیخ اسد بیا به (۴۲۰) هجری کال به بقین کپنی و فات شو . شیخ اسد سوری دخلو رمی بیری دینتو له زبر دستو شاهرا نو خنخه دی .

یقه خزانه وایی چه ده به بنه اشعار ویل . هفه و خت چه امبر محمد سوری مز شو نوشیخ اسد نی یر مر گئ ساندی وویلی او دهه به مر نیه کپنی نی یوه قصیده جوده کره چه به هفه و خت کپنی بولله بلل کپده . دا قصیده چه دینتو ادب یوه اوده او بی منله قصیده ده او تقر بیا دینتو لو مری قصیده ورته ویلی شو ، یه یقه خزانه کبس راغلی ده دشتبا داده چه که چیری مو نفره د شبیخ اسد بل یو شعرهم لاس ته را نشی ، او دایوه قصیده نی موجوده وی نودده دیوره معرفی او دده دشعری او ادبی مقام داو دوالی دیندو لو دباره کافی ده ، او دادده یو و افعی ادبی شاهکار بلل کپنی په دی یو لله کبس دی به دیر شعری فوت او موثر والفاظ و امری دفلکه نامو افقی چاری شبی ، بیاد محمد د مر گئ غمجن صورت بیا نوی ، وروسته دغور غرونوه یوزور ور خطاب کوی چه غرونوه خونخوی او زدو نه رهی دوی دادی اوس تاسی به خپله دالو د او عالی شعر ولولی . بولله داده

دفلکه له چارو خه و کرم کو کاره	ز مولوی (۱) هر گل چه خاندی به بهار
هر عتول چه یه پیله یا غوریده و کا	ر ہزوی نی بانی کاندی تار به نار
دیر مخونه دفلکه خیبره شنه کا	دیر سرونه کاتر خاوره لا ندی زار
د واکمن (۲) له سره خول بری باسی مرضی	دی دلدوینی توی کا بدی خونخوار
چه له برمه نی زمری ربی زلکلو کبس	له او کو به نی داری تپه و جبار
هم نی غشی سکنی دال د زوبه و رو	ر ستمان خنی زغال کاندی به دار
چه نی ملاوی نه کپنی یغزی په غشتمبو	د افلکه پری و کاخه کاری گذار
په یوه گرد بنت نی پرسیا سی له برمه	نه نی غشی نه لیندی وی نه نی سیار
خه تپری خه ظلم کاندی ای فلکه	ستله لاسه نه دی هبغ گل بی له خار
په ویر زلبو ، لور نکری په زده کرامی	پرس نتلیو اور روی د غم ناتار

(۱) مراوی کوی . (۲) بادشاه

بیلـوی یـه زـوـاـزـد مـبـنـلـه بـار  
 چـینـی ژـادـی یـه دـت دـت سـتـالـه شـنـار  
 نـه بـه مـلاـکـرـی لـه بـی وـزـلـوـلـه تـرـار  
 نـه بـه بـرـیـوـزـی اـه کـرـدـبـتـه لـه مـدار  
 نـه بـسـه دـرـمـلـی تـلـبـونـه دـا فـکـار  
 هـرـبـلـوـتـه تـبـی زـدـوـنـه بـه خـارـخـار  
 کـلـه تـپـرـبـاـسـی وـوـگـرـی بـنـه هـوـبـنـیـاـر  
 کـلـه تـخـپـرـی کـرـی گـرـبـوـانـه دـفـنـخـیـجـار  
 کـلـه کـهـنـوـی بـه خـاوـرـوـ دـوـکـبـنـلـه دـار  
 وـدـی زـوـبـلـه بـه دـیـغـشـیـهـزـار  
 مـحـمـدـوـاـکـمـنـچـهـ وـلـاـدـهـ بـهـبـلـدـار  
 اـنـتـقـاـلـنـیـ وـکـرـفـبـرـلـهـبـلـوـارـ  
 بـهـتـیـکـنـهـ وـبـرـدـرـسـتـجـهـانـ اوـخـارـ  
 چـهـغـزـنـیـ تـهـنـیـ بـوـتـلـیـ بـهـتـلـوـارـ  
 سـانـیـ وـاـلوـ تـلهـهـنـکـهـ تـهـ پـرـدـیـلـارـ  
 دـزـمـرـیـوـ بـهـبـیـرـ وـکـلـهـ وـیـخـوـارـ  
 یـهـدـیـ وـیـرـ رـنـبـاتـیـارـهـ شـوـلـهـ دـبـنـارـ  
 دـاـکـرـوـنـکـیـ سـانـدـیـ لـیـهـشـورـهـاـرـ  
 نـهـ دـزـرـکـوـ بـهـمـسـادـیـ کـتـبـهـاـرـ  
 نـهـبـامـیـ(ـکـلـ)ـ بـیـاسـبـیدـهـ کـاـیـهـ کـهـسـارـ  
 نـهـرـاـدرـوـمـیـغـورـتـهـ بـیـاـ جـوـبـیـدـبـنـارـ  
 مـرـغـلـرـیـ بـهـیـنـسـانـ نـکـرـیـ تـنـارـ  
 بـهـ وـیـزـنـیـ شـوـتـولـ غـورـ سـوـکـوـارـ  
 نـهـخـلـبـیـزـیـ هـفـهـ فـمـرـ بـهـ دـیـ دـیـارـ  
 چـهـ بـهـ بـیـغـلـوـ کـاـاـنـ قـطـارـ قـطـارـ  
 هـفـهـ غـورـ شـوـدـ جـانـدـمـ غـوـنـدـیـ سـوـرـاـمـ  
 مـحـمـدـغـوـنـدـیـ زـمـرـیـ دـمـرـیـشـیـ بـنـکـارـ  
 اـیـ دـغـوـرـ غـرـوـنـوـ بـهـ خـهـ نـشـوـیـ غـبـارـ  
 لـانـدـیـ بـاـنـدـیـشـهـ چـهـوـرـکـهـ شـیـ دـاـشـعـاـ  
 چـهـخـوـکـ نـکـرـیـ بـهـ نـرـیـ بـاـنـدـیـ قـرـارـ

هـبـخـ روـغـیـ مـیـ بـهـ زـرـهـ قـشـتـهـ سـتـالـهـ خـوـرـهـ  
 لـهـ تـبـرـیـ دـیـ اوـبـنـیـ خـاـشـیـ لـهـ وـرـیـخـوـ  
 نـهـ بـهـ لـاـسـ وـاـخـلـیـ لـهـ خـوـرـهـ نـهـ بـهـ اـورـیـ  
 نـهـ بـهـ زـرـهـ وـسـوـ خـوـیـ بـهـ هـیـچـاـبـاـنـدـیـ  
 بـهـ بـهـ وـصـلـ کـرـیـ مـبـنـ لـهـ بـلـ مـبـنـهـ  
 سـتـاـهـ لـاـسـهـ دـیـ بـرـاـتـهـ زـوـبـلـ زـکـبـرـ وـیـ کـاـ  
 کـلـهـ غـوـخـیـ کـاـنـدـیـ مـرـاـنـدـیـ دـزـدـ کـبـوـ  
 کـلـهـ تـسـکـیـ وـاـچـوـیـ بـرـ نـازـ وـلـبـوـ  
 کـلـهـ غـوـرـخـوـیـ وـاـکـمـنـلـهـ بـلـاـزـوـنـوـ  
 زـمـوـقـبـیـهـ زـدـ وـنـوـهـیـ نـنـبـاـیـوـغـشـیـ وـوـیـشـتـ  
 بـرـسـوـرـیـوـ بـاـنـدـیـ وـیـرـ بـرـ ہـوتـ لـهـ بـاـسـهـ  
 بـوـوـارـشـوـ اـسـبـرـ بـهـ لـاـسـ دـمـہـرـ خـمـنـهـ وـ  
 بـهـ سـمـاـ وـنـیـ وـدـانـ آـهـنـکـرـانـ وـ  
 دـمـحـمـودـ دـزـبـلـوـرـوـ بـهـ لـاـسـ کـبـیـهـوـتـ  
 نـنـکـبـاـلـبـوـ لـرـهـ قـبـدـ مـرـیـنـهـ دـهـ خـکـهـ  
 تـرـنـرـیـ نـیـ غـوـرـهـ خـاـوـرـهـ هـدـیـرـهـ کـاـ  
 بـهـ دـیـ وـیـرـ دـغـوـرـ وـکـرـیـ تـورـ نـمـرـیـشـوـلـ  
 کـوـرـهـ خـاـخـیـ رـنـیـ اوـبـنـیـ لـهـ دـیـ غـرـوـنـوـ  
 نـهـهـهـ زـرـغـاـدـغـرـوـنـوـ دـبـدـ بـادـهـ  
 نـهـ غـتـوـلـ بـیـاـزـرـ غـوـنـیـزـیـ بـهـ لـاـبـنـوـنـوـ  
 نـهـ لـهـ غـرـجـهـ بـیـارـاـخـیـ کـاـرـوـانـ دـمـشـکـوـ  
 دـیـسـرـلـیـ اوـرـهـ توـدـیـ اوـبـنـیـ تـوـبـوـیـنـهـ  
 دـاـیـهـ خـهـ چـهـ مـحـمـدـ وـلـاـدـلـهـ نـرـیـهـ  
 نـهـشـکـارـیـنـیـ هـفـهـ سـوـرـدـسـوـرـ بـهـ نـوـ  
 چـهـ بـهـ نـجـوـنـوـ بـهـ نـشـاـپـکـشـیـ خـنـدـلـهـ  
 هـفـهـ غـورـبـهـ وـیـرـنـاـتـارـ دـوـاـکـمـنـ کـبـنـاـسـتـ  
 لـاـسـ دـیـ مـاتـ شـهـ اـیـ فـلـکـهـ چـهـ دـیـ وـگـاـ  
 شـینـ زـمـکـیـ فـلـکـهـ وـلـیـ لـوـلـاـدـبـیـ  
 مـلـکـکـیـ وـلـیـ بـهـ رـیـنـزـ دـلـوـنـهـ بـرـ یـوـزـیـ  
 چـهـزـ مـرـیـ غـوـنـدـیـ وـاـکـمـنـ لـخـیـ لـهـ جـهـاـنـهـ

سخ به تا ای محمد و دغور لمر وی ستاد عدل سار  
 ته بیر نشکه وی ولاج به نشکه مرسوی کاخان چار  
 که سوری دی به تگ و بیر کاندی ویر منشول هم به ویادی ستایه نوم ستایه تبار  
 په جنت کنی دی وه تون زمو نیز واکمنه هم به تا دی وی دیر لو دغفار  
 دا بولله به ربته اسره دینتو دزاده ادب یوادی شاهکار دی .

خوبی محاوری، سهمنا که الفاظ، اطیف احساسات، دخیال انسجام، شعری  
 فوت، دطبیعت صفاتی اوداسی، وری دیری ادبی شبکه‌ی یکنی لبدل کیزی، دینتو  
 دیر زاده او پخوانی فیمعی لغات چه اوس نه استعما لبزی یکنی را غلی دی اکه :  
 اور، رحم، واکمن؛ تون-خای اوداسی نور.

خینی خوازه تعبیرات او خوندوري محاوری هم یکنی شته، چه سره ددی چه اوس  
 له استعماله بیر یونی دی، مگر له ادبی خوب ز دالی خنده نی اوس هم سامه او  
 غوزو نه لذت او خوند اخلى .

متلاً دا (چه دیر مغو نه دفلک شپیره شنه کا) (خومره یو خوز او ادبی تعبیر دی  
 یا داچه فلکه وایی :

په زده کراد یو- یه چا زده نه سوچوی- ستاله لاسه هر یلو ته تی زدونه افگار  
 پرا ته دی او ز گبروی کوی، کله یه نازولیو تندر اچوی، کله واکمن له بلازو نو  
 کوزوی) داتول خوندور، مزه ناکه خطابونه او تعبیرات دی، او یو عجیب کیف  
 یکنی پروت دی - په دغه دول په سور یانو باندی دویر پریوتل - دغور و گری  
 تور نمری کیدل-فلک تهدلاس دمات شه خطاب کول، او داچه شین زد کی فلکه  
 ولی لاولاد نی- هم په خوازه اصطلاحات او دغه غم دیوره تصویر و لوفوی تعبیرات دی.  
 دا فصیده تقریباً نه فیم سوه کا اه یخوا و یلی شوی ده خوددی فصیده فوت،  
 یو خوالی او سیخلاقوب ته چه سری گوری نو یقین کو لایشی چه دینتو دادب تاریخ  
 نورهم دماغه زمانی ته رسپنی، لخکه چه دفسی یو فوی شعر په یوه داسی ز به کنی  
 و یلایشی چه لبز تر لبزه یوه بیری- پری او بنتی وی .

که دا فصیده یاده هه وخت نور یپنتو شعرو نه مو نیز د موجوده وخت له اشعار و خنجه  
 په تله کنی و اچوو، نوددی وخت یو شعر هم ور سره یه تول کنی نشی برا بر یده ای او  
 دا خبره ٹا بقیزی چه دهه وخت شعر دیر یو خ او فوی و، لنه داچه دشیخ ا- عددا فصیده  
 یقیناً یوه دیره لوره فصیده ده، او دی دینتو ادب له نومبا او دیبا نو خنده گهل کیزی  
 او دیخوانو سور یانو دعصر یو بی جودی شاهرنی بولو .

(۴۱)

پیومنه بگذشته  
محمد رحیم‌الهام

## ابوالحسن علی‌هجویری

### ۱۰ - کشف المحجوب :

این کتاب که بزبان دری به اسلوبی ساده و روشن نوشته شده است یکی از مهمترین و مشهور ترین آثار هجویری است و بقول جمهور متبوعان اسلامی و غربی نخستین اثری است که در تصوف اسلامی بزبان دری بمارسیده است.

داراشکوه در (سفیت‌الاولیاء) ازین کتاب چنین توصیف می‌کند اما کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس را بران سخن نیست و مرشد یست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشد ۵.

نیکلسن مستشرق انگلیسی که این اثر نفیس را بزبان انگلیس ترجمه کرده است در مقدمه انتقادی مختصر خویش که بران نوشته است مینگارد .

«بقین دارم که ترجمه این اثر قدیمی و بسیار معروف زبان دری که باحت از مسائل تصویفی است نه تنها برای آنایکه درین رشته مطالعات و تحقیقات دارند و بمباحث تصوف انس و آشناei حاصل کرده اند مفید است بلکه برای آنکسانی هم که مبادی این علم را از نظر نگذرانیده باشند از لحاظ آگاهی بر تاریخ و سیر عمومی مباحث باطنی دلچسب و مزاوار مطالعه می‌باشد »

جامی هروی نیز در نفحات الا نس از کشف المحبوب استفاده شایانی کرده و حتی ترجمه حال ابوالفضل ختلی را که مرشد هجویری است و در مباحث پیش بتفصیل از او یاد شده است عیناً و بدون هیچگونه تصریف اقتباس کرده است مگر صاحب نفحات طریق بزرگواری و امانت را ملاحظ داشته و از کشف المحبوب بحیث ماء خذ خود یاد کرده است.

مرحوم دکتور قاسم غنی در تاریخ تصوف اسلام مینگارد «کتاب کشف المحبوب» ناجاییکه اطلاع داریم قدیمترین تالیف صوفیه است در زبان فارسی و یکی از جامعترین مؤلفات صوفیانه قرن پنجم است مشتمل بر بیان عقاید مهمه صوفیه و شرح حال مشابخ معروف از قرون اول اسلام تا زمان مودع لف و فرق و مذاهب صوفیه و خصوصیات هر یکی از آن فرقه ها و آداب و مقامات و احوال و تعریف و توضیح الفاظ و عبارات مشکله و امثال آن (۱)

دکتور موصوف گذشته از تعریفی که از کشف المحمجوب کرده است یکی از مهمترین ماءخذ وی در تدوین کتابش نیز میباشد تاریخ آغاز و انجام تالیف کشف المحمجوب و اضحاً معلوم نیست نیکلسن در مقدمه خود در بابت سال آغاز تألیف آن میگوید که هجریری آن کتاب را در روزگاران او اخر زندگی خود در لاھور تألیف کرده است که اگر گفته وی درست باشد، میتوان گفت که بتألیف این اثر بعد از سال (۴۳۱) که بقول برخی (۲) سال هجرت هجویری از غزنه به لاھو، است آغاز شده است.

(۱) ص ۵۴۹ - ۵۴۰ تاریخ تصوف در اسلام

۲) مجله تاج محل سال

از ملاحظه این امر که هجویری از تالیف آثار متعدد خود نام برخی از آنها در کشف الممحجوب یادگرده است بر می‌آید که کشف الممحجوب شاید آخرین کتابی باشد که وی نوشته و نظر به مین دلیل میتواند گفت که کار تالیف آن در لاهور پایان یافته است اما در مورد تعیین جای و تاریخ شروع بتالیف این اثر تأمل باقیست از مطالعه مقدمه‌ئیکه خود هجویری بر کشف الممحجوب نوشته است پیداست که وی با تراخی و اسند عایی یکتن از دوستان و مخلسان همراه طن خود بنام (ابوسعیدالله‌هجویری) بتالیف این کتاب شروع کرده است چنانچه گوید :

«قال السایل وهو ابوسعیدالله‌هجویری بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف و کیفیت مقامات ایشان و بیان مذاهب و مقالات آن و اظهار رموز و اشارات ایشان و چگونکی محبت خداوند عز و جل و کیفیت اظهار آن بر دلها و سبب حجاب عقول از کنه ماهیت آن و نفرت نفس از حقیقت آن و آرام روح با برگزیدگی و صفوت آن و آنچه بدین تعلق دارد معاملت آن» بادر نظر داشتن مفهوم عباراتیکه در بالا یاد شد اگرaboسعیدالله‌هجویری احتمالاً با مولف کتاب از غرنین به لادور نرفته و ملازم یا مصاحب وی نبوده باشد و نیز در خواست نامه خود را که در آن بتالیف کتابی در رشته تصوف هجویری را تحریک یا تشویق کرده است از غزنی در طی نامه‌ای بلاهور نفرستاده باشد پس هجویری بتالیف کشف الممحجوب در غزنی آغاز کرده و آنرا در لاهور پایان رسانیده است.

علی ای حال در کشف الممحجوب جز آنکه از خود آن کتاب که باعث تالیف کشف الممحجوب بوده و ما آنرا پیشتر نقل کردیم مطلبی دیگر یافت نمیشود که باستناد آن بگوئیم جای شروع تالیف کشف الممحجوب غزنی باشد اما در تائید اینکه این کتاب در لاهور نوشته شده و هم در آنجا با تمام رسمیه است در کشف الممحجوب مطالب زیادی موجود است.

در باب یازدهم کشف الممحجوب (ص ۱۱۵ طبع سمر قند) در ضمن بیان احوال ابو حلیم حبیب بن سلیم راعی مینگارد. «وشیخ مر ازوی (مراد حبیب بن سلیم)

روایات بود اما اندر وقت من ضریقی بود پیش ازین ممکن نشد که کتب من بحضورت غز نین حر سها الله مانده بود و من اندر دیار هند در بلو هلہ انور (لاہور) که از مضافات ملتان است در میان ناجنسان گرفتار شده بودم » .

ازین عبارات معلوم است که روایاتی را که مرشد هجویری ابو الفضل ختلی از حبیب بن سلیم بیان کرده بودوی در کتابی گرد آورده بود لی چون کتابهایش در غز نی مازنده و نتوانسته است در مورد احوال و مقالات (حبیب الراعی) در کشف المحجوب زیاده تر سخن بگوید .

جای دیگر گوید «محبت بنتر دیک هندوان اندر شهر تراز برده کردن محمود اندر هندوستان است» چون سلطان محمود غز نوی در سال ۱۶ بر هندوستان لشکر کشیده پس شروع تالیف کشف المحجوب بعداز یعنی سال است. سبب تالیف کشف المحجوب گرچه ظاهراً همان خواهش ابوسعید هجویری است مگر صاحب کتاب خود اسباب نگارش آن کتاب را بدین نهج تو ضیع کند .

«قال المسول هو على بن عثمان الجلاي و فقه الله عليه بدانکه اندرین زمانه عماینعلم بحقیقت مندرس گشته است خاصه اندرین دیار که خلق جمله مشغول هوی گشته اند و معرض از طریق رضا و علماء روزگار و مدعیان وقت را ازین طریقت صورت برخلاف آن بسته است پس بیار یا همت بچیزی که دست ادل زمانه باسرها از آن کوتاه بود .....»

تا آنجا که از کتابهای که درین علم تصنیف کرده و آنرا مردمان از نزدش گرفته و باز نداده اند تاسف کند و بعد گوید «و پیش ازین نیز جهال اینعلم بر کتب مشایخ همین کردند (یعنی چنانچه بر کتاب ما کردند) چون آن خزانهای اسرار خداوند بدست ایشان افتاد معنی آن نداشتند بدست کلاه دوزان جاہل افگندند و بمجلدان ناپائی دادند تا آنرا امیر کلاه و جلد دو اوین شعر ابو نواس و هزل جا حظ گردانید و لامحاله چون باز ملک بر سر دیو ارس رای پیره زنی نشیند پر و بالش بیرند و خداوند عز و جل مار اندر زمانه بی پدید آورده است که اهل آن هوی را شریعت نام کرده اند

و طلب جاه و ریاست و تکبر را عزو حلم و ریای خلق را خیست و نهان داشتن کینه را اندردل حلم و مجادله را مناظره و مجازیت و سفاهت را عفت و نفاق را زهد و تمنار ارادت و هذیان طبع را معرفت و حرکات دل و حدیث نفس را محبت والحاد را فقر و جهود را صفوت وزندقه را فنا و ترک شریعت پیغا مبر را طریقت و آفت اهل زمانه را معامله نام کرده اند تا در باب معانی اندرمیان ایشان مهجور گشته اند» از عبارات بالا و مقدمه بی که هجویری بر کشف الممحجوب نگاشته است بر میابد که وی از اوضاع و احوال و پندار و کردار مردمان زمان خود متأثر گردیده و در حالیکه بصر احت تمام بر روش اخلاقی و سیرت باطنی و ظاهری اهل آن روزگار بالهجه نسبتاً ملایم اعتراض کرده و کتاب خود را بیک شیوه انتقادی متصفانه تالیف کرده است.

راجح به تسمیه اینکتاب هجویری مینویسد «این کتاب را کشن الممحجوب نام کردم» اما نیکلسن گوید «نام مکمل آن کشف الممحجوب لار باب القلوب» است» درینباره که چرا این کتاب را بنامی که ذکر کردیم مسمی ساخته هجویری خودش در مقدمه خود بحثی مفصل کرده است و به نسبت اعتراف از اطاله کلام ما بهمین مقدار بسند کردیم.

موضوع کتاب بطور خاص پاسخ گفتن بهمان سوالاتی است که ابوسعید هجویری از صاحب کتاب کرده است و ماتمام آن سوالات را بیشتر نقل کردیم اما بصورت عام موضوع کشف الممحجوب تحقیق و ایضاح کامل و مشرح تصوف اسلامیست و از همین لحاظ بمجای اینکه مؤلف مقالات و گفتار صوفیان متعدد را تدوین و تشریح کند بیشتر متوجه بیان و توضیح مذاهب تصوفی و تشریح رو و س عقاید و روش عملی پیروان هر مذهب بوده است و مانند استادیکه بشان گردان خود تلقین و مرآ نان را تعلیم کند مطالب خود را مسلسل و مستدل بیان کرده است و در موارد مقتضی و در قسمت تصنیف و طبقه بندی روش‌ها گوناگون مذاهب مختلف تصوفی بذکر نامها و ترجمه حال پیشوایان و موسسان مکاتب

ورو شهای خاص هر مذهب نیز پرداخته است از آنروزین کتاب یک‌نمودار معلومات مفید درباره شرح احوال بعضی از عرفان نیز بدست مبتوان آمد و چون هجویری بسیاری از عرفای عصر خود را بچشم سردیده و با هر یک مصاحبه و مجالست داشته است نوشهای وی مبتوان از تا اندازه یی برای متبوعان صبغه مأخذی را داشته باشد ولی باید متذکر شد که چون هجویری به پیشوایان تصوف و صاحبان طریقت و مرشدان این مسالک احترام زیادی داشته درستایش آنان هم کمی مبا لغت بعمل آورده است در عین حال وی نظربروش خاصی که در نگارش داشته بعد از ذکر نام و شهرت اشخاص و سوانح بسیار کوتاه و مختصر آنان بایضاح عقاید و نظریات صوفیانه عرفای بیشتر توجه کرده و از جنبه های تاریخی و بیان جزئیات و خصوصیات زندگی آنان بتفصیل سخن نگفته است. در تشریح و تحلیل مسائل غامض و پیچیده عرفانی پیش از آنکه با برآز نظریات و معتقدات خویشن بپردازد نخست تسلسل و جریان عمومی نظریات و عقاید متدالول و مروج صوفیان متعدد را نقل و باهم مقایسه کرده و در ضمن بمقتضای ضرورت برآن نظریات و عقاید یا انتقادی منصفانه کرده یا تائید نموده یا یگان بار بدون هراس و تردید بطلان آن (اگر در نظر وی باطل بوده) حکم کرده است و چنان مینماید که دلایل انتقادهای علمی و فنی و بیطرفانه اش در توضیح و تائید و بطلان برخی از مذاهب و اعتقادات و کردار پیروان آن مذاهب در پرتو تجارب و ریاضتها و مکتشفات خود نویسنده ثابت و روشن گردیده است بهمین لحاظ نظر بر ساله قشیریه که از لحاظ قدمت تاریخی با کشف الممحجوب همزمان و شامل گفتار مقالات و قصص و تشریح و تعریفات اصطلاحات عرفانی و در عین حال یک اثر کلاسیک و بکر در تصوف اسلامی میباشد دلچسپتر و جالبتر بنظر می‌آید.

مطالعه کشف الممحجوب جز برای آن پارسی داناییکه در فهم و تحلیل اصطلاحات تصوف و افکار فاسفی اسلامی معلومات کافی دارند برای دیگران دشوار است. (۱)

(۱) مقدمه نیکلسن بر کشف الممحجوب (بزبان انگلیسی)

هجویری با آنکه سنی و پیر و مذهب حنفی است مانند غالب صوفیان پیشتر و پس از خود عقاید خویشن را بچنان یک اسلوب وسیع و مترقی عارفانه تشریح میکند که در خلال تیوریها و عقاید وی نظریه فنا مقام و ارزش مهمی را حائز میباشد مگر با وصف آن در اینضاح حقیقت این مساله در لهجه اش چنان شبدتی موجود نیست که بتوان او را از پیر و ان مکتب (وحدت الوجودی) بشمار آورد.

پیر و ان مذ هبی را که معتقدند خداوند در شخصیت انسان حملول میکنند و باز از آن واپس جدا می شود (مبتدع) میخواند. (فنا) را با سوختن شی در آتش تشبیه میکنند و میگویند مثال فنا «چنان بود که هر چه اندر سلطان آتش افتاد و به قهر وی بصفه تویی گردد پس چون سلطان آتش و صفاتی را اندر شئی مبدل کنند سلطان ارادت حق تعالی از سلطان آتش او لبر اما این نصرف آتش اندر و صفات آهنست و لیکن این همان است که هر گز آهن آتش نگردد»

مولینای رومی بلخی نیز ظاهرآ فکر خویشتن را در باره مساله (فنا) از همین تشبیه و تحلیل هجویری الهام گرفته چنانکه گوید:

پیسها بکرنگ گر دند اندر او از طرب گوید منم خم لا تلم رنگ آتش دارد الا آهن است زرتشی میلا فد و آتش وشست پس انا النار است لافش بر زبان گ-وید او من آتشم من آتشم	صبغة الله هست خم رذ-گه هو چون دران خم افتاد و گوییش قسم آن منم خم خودانا الحق گفتن است رنگ آهن محور رنگ آتش است چون بسرخی گشت همچون زر کان شد زرنگ وطبع آتش محظشم
--	--

در موضوع (صحو) (۱) با مرشد خود ابو الفضل ختلی که با جنید هم عقیده دارد میگفت (صحو بهمان مفهوم حقیقی خود که در تصوف دارد بهتر از (سکر) (۲) است «همنوا میباشد خوانند گان آثار خود را تنبیه و ارشاد میکند که هیچیک از

(۱) شرح اصطلاحات صحیحو (سکر) پسان می آید.

صوفیان اگرچه از لحاظ مقامات و احوال بدرجهات بسیار عالی رسیده باشند از حدود و قیود و فرایض شرعی معاف دانسته نمی‌شوند و گروهی را که معتقدند تکالیف مشروعی از دوستان خدا و عارفان کامل ساقط می‌گردند ملحد وزندیق می‌خوانند راجع بوجذ و اضطرابیکه از سمعان الحان و گوش دادن با شعار تغزلی و عشقی دست میدهد قضایوت محتاطانه دارد. از منصور حلاج (۱) درین قسمت که گویند ساحر بود دفاع می‌کند و چون بکرامت و صحت حال وی اعتقاد داشت ولایتش راثابت می‌سازد و اقوال اورا ناشی از اعتقاد به وحدت الوجود میداند اما بنسبت اینکه طریقت و مذهب اورا غیر ثابت و فوق العاده می‌انگارد عدم اقتدار بر مذهب وی توصیه می‌کند.

در احیا و تبلیغ دیانت اسلامی بمعنى حقیقی آن اشتیاق مفرطی ابراز میدارد و هرگاه نحوه تبلیغات و اساس معتقدات وی بغور مطالعه شود پیروان خود را همواره بفرمانبرداری از پیامبر اسلام علیه السلام و ادار می‌سازد و از همین لحاظ میتوان هجویری را در صفحه همسکان همزمان و بعد از وی ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری هروی استاده کرد و در حقیقت نیز همین سه نفر از عارفان فارسی زبان تصوف اسلامی را بصورت مکمل و مشرح تدوین و در زبان دری تالیف و پخش کر دند و توسط فرید الدین عطار سنائی غزنوی و مولانا جلال الدین بلخی بمحمد اعلی رشد و جلال خود رسیده است.

علماء و متصوفان اسلام بین دو طریقه سو فسطائیان و لا ادریان (شکا کان) فرقی نگذاشته اند و بنسبت مشابهتی که در آراء و نظریات باهم دارند هر دو گروه را بنام سو فسطائیه یاد کرده اند لا ادریان که مذهب فلسفی و اخلاقی مخصوصی از خود داشتند و پیشوای ایشان (پیر هون) ۳۶۵-۲۷۵ قم بود معتقد بودند

(۱) ابو عبدالله الحسین بن منصور حلاج کنیتش ابو الغیث بود و در سال ۲۴۴

در طور بیضا متولد شده وی از صوفیان معروف اسلام است مگر بنسبت اینکه انا الحق می‌گفت اهل شریعت بدارش آ ویختند.

که انسان برای کسب علم و یقین بر معلومات خود میزان و مأخذ صحیحی ندارد. حس خطاب میکند و عقل از اصه-لاح خطای حس عاجز است (۱) چون بگانه وسیله کسب علم ادرائی است و واسطه ادرائی حس است بنابران معلومات هایقینی نبوده و آنچه را مایقینی میدارد ریم و میگردم با آن علم داریم یا خلاف حدس ماویا بالکل بیرون از آن میباشد بنابران میگفتند که علم بر هیچ چیزی درست و صادق نیست هجویری نیز این گروه را سو فسطائیه و از زمرة ملحدان خوانده است چنانچه در مبحث اثبات علم در رد فلسفه لا ادربان و فواید علم مینویسد :

بداز-که گروهی اند از ملاحده که ایشان را سو فسطائیان گویند و مذهب ایشان آنست که بهیچ چیز علم درست نیست و علم خود نیست. گوئیم بایشان که این دانش که بهیچ چیز علم درست نیست درست هست یا نه؟ اگر گویند که هست پس علم را اثبات کرد و اگر گویند که نیست پس چیزیکه درست نباشد آنرا معارضه کردن محال باشد و با آنکس سخن گفتن از خرد نبود و گروهی از ملاحده که تعلق بدین طریق دارند همیگویند که علم بهیچ چیز درست نیاید پس ترک مارا تمامتر از اثبات آن باشد و این از حمق وجهالت ایشان بود که ترک علم از دو بیرون نبود یا بعلمی بود یا بجهلی پس علم مرعلم را نفی نکند و خرد نیاید و بعلم ترک علم محال بود . مانند اینجا جهل و چون درست شد که نفی علم جهل بود و ترک او جهل بود جاهم مذموم باشد وجهل قرینه کفر و باطل بود که حق را بجهل تعلق نبود و این خلاف جمله مشایخ است (۲)

پاسکال یکی از دانشمندان و عرفای قرن هفدهم فرانسه معتقد بود که محبت از عقل و جسم هر دو برتر و موهبت خدائی است و محبت حقیقی آنست که متعلق بذات خداوندی باشد زیرا محبتیکه بمساوی الله تعلق بگیرد چون آن محبت بذات

(۱) سر حکمت در اروپاتالیف محمد علی فروغی

(۲) صفحه ۱۹-۲۰ کشف المحموب.

نیست و بصفات متعلق میباشد همچنانیکه صفات چیز های عارضی هستند محبت بر صفات نیز عارضی بوده حقیقی نمیباشد.

هجویری نیز سالها پیش از اوی محبت را حال و بنابران از موهبت الهی میداند نه از جمله مکاسب و معتقد است که محبت را بهیچ و سیله نتوان از دل محب دور کرد و نیز چون محبت اختیاری واکتسابی نیست کسیکه طالب محبت باشد ولی اهل آن فیاشد بهیچ وجود نمیتواند باین موهبت ذایل شود بمحبت خداوند به بنده معهود بوده و محبت او تعالی را بر خلق از صفات الهی داند و نشانیهای محبت خداوند را به بنده داشتن نعمت فراوان مستقیم بودن اعمال بنده بر راه ثواب، اینمی از عقوبات، بی توجهی بر غیر، باز داشتن نفس از اعمال زشت و مستفیض بودن از احوال رفیع و مقامات منع داندو گوید کسی را که خداوند دوست بد ارد اورا طالب رضای خویشن گردد.

محبت الهی و محبت غیر را از یکدیگر متمایز دانسته و هر دو نوع محبت را از یکجنس نداند باین معنی که محبت انسان بانسان محبت با جسم است و جسم انسان محدود است بنابران اینگونه محبت اصلاح تمايل با حاطت و ادراث محبوب است اما حب حق طلبگار قرب حق است نه طالب کیفیت وی بنابران محبت بر دو قسم است یکی محبت با هم‌جنس که اصل آن طلب ذات محبوب از راه تماس و تصاحب است و دیگر محبت با غیر هم‌جنس (خداوند) و آنچنان است که محب بایکی از اوصاف محبوب ما نوس گردد و با آن صفت اورا تسکین و آرامش نصیب گردد از علایم اینگونه محبت یکی کشف و کرامت و دیگر (تخلق با خلاق الله) است.

در نظر هجویری انسان مرکب از سه جزء است.

۱- روح

۲- نفس

۳- تن

و هر یک ازین سه اصل را صفتی باشد مخصوص آن چنانچه صفت روح عقل است و صفت نفس هوی و صفت تن حس است و حیات کیفیتی است که از امتراج و ترکب تن و روان پدیدار شده است روح در نظر وی جسمی لطیف و بنابران قابل الرویت است.

چون روح جسم است بنابران قدیم نیست و محدث میباشد اما حدوث آن بر تن مقدم است هجویری تمام این عقاید را که بسیاری آن عقاید فلاسفه یونان است (با کمی تغیر و تصرف وایزاد) بمدد تاء و یلات قرآنی و احادیث نبوی با استدلالهای قیاسی ثابت کرده است از صفات دیگر روح و تن و نفس اینست که روح متمایل بخیر و نیکی (عقیده ارسطو) و نهض متمایل بشر و بدی است (لان النفس اماره باسوء) چنانکه همه گونه معاصی و اخلاق پست و رذایل چون بخل و حسد و خشم و حقد و امثال آن ناشی از آنست صفات نفس منقسم است بر ظاهری و باطنی چنانچه معاصی از او صاف ظاهر و اخلاق پست از او صاف باطن نفس میباشد برای ازالة او صاف خبیثه نفس روش علیحده را توصیه میکند یکی روشن که او صاف باطنی نفس را زایل کند و دیگر طریقه یکی که صفات ظاهری نفس را محوسازد و اساس این دور و ش آنست که باید هر کدام مخالف و ضد آن دونوع او صاف نفس باشد چنانچه او صاف ظاهر نفس بمندد او صاف باطن و او صاف باطن نفس بسکمک او صاف ظاهر محوزایل گردد بنا بر آن برای دفع معاصی تو به وجهه نیک گردانیدن اخلاق ریاضت را مقرر داشته است در قسمت شناخت و معرفت خداوند از عقیده (خود را بشناس) سقراط متأثر است و برای شناخت و معرفت او تعالی شناختن خود را فریضه میشمارد و گوید (هر که بخود جا هل بود بغير جا هلت بود) اما هجویری این عقیده سقراط را که از بس اغلاظ و غموض کسی بمعنیش پی نبرده هر یکی از دانشمندان تأویلی برای آن کرده اند محسوس و قابل فهم ساخته گوید هر کاه انسان در خود فرورود و اندر خویشتن اندیشه کنداز حقیقت و صحت حدوث خود قدم خداوند و از فناشدن خود بقای خالق خود را

در میباید و این تأویل عیناً مانند بتاؤیلی است که دکارت فیلسوف نامی غرب اساس فلسفه ماوراء الطبیعیه خویش قرار داده و این فلسفه معلق را با همه جر و بحث آن بهمین تفصیل هجویری مگر اند کی عمیقت رو فلسفیتر خلاصه و تو ضمیع کرده است.

د کارت موجود بیت خوبیشتن را از اینکه میاندیشد بدبیهی میداند و چون در خود فرو میرود میبینند که وی ناقص است (شبیهه رآنچه هجویری در لک میگذرد که وی محدث فانی است) از ینجا باین نکته میرسد که چون وی ناقص است پس خود را خودش خلق نکرده است زیرا اگر خودش خوبیشتن را خلق میکرد چون نفس انسان متمایل و مشتاق کمال است لابد خود را کامل خلق میکرد پس بدبیهی است که ذات کامل دیگری از خود وی او را خلق کرده است و همان ذات کامل خداوند است جل جلاله.

در مورد تن و روان نیز عقاید د کارت و هجویری در یکمورد متواتر است و هستند باین معنی که د کارت انسان را مرکب از دو جوهر تن و روان میدانند و حقیقت تن را نظر باینکه جسم است (بعد) اما حقیقت روان را (عقل) می‌نگارند و هجویری طور یکه گفتیم حقیقت انسان را از سه چزء تن و روان و نفس میپندارد هجویری درین تقسیم خود خلاف آنچه غربیان نفس و روان را یک چیز دانسته و هر دو اصطلاح را در یکمورد و بیک معنی بکار میبرند روح و نفس را دو چیز متمایز از یکد یکر دانسته و هر کدام آن را متصف بیک یکی صفت جدا گانه پنداشته است و معتقد است که صفت تن حس و صفت روح عقل و صفت نفس هوی است.

ار سطو طبیعت انسان را متمایل به خیر و نیکی میداند و گوید انسان از آن جهتی که بذی میکند وزیان میرساند که نمیتواند خیر و شر را تشخیص کند و از یکدیگر تمیز دهد اما هجویری طوریکه بیان کر دیم منشأ شر و زیان را از طبیعت بشر دانسته و جوهر دیگری را بنام (نفس) که همه بدیها ناشی از آن است از اجزای ترکیب انسان میشمارد و عقیده دارد که راستکاری و درستکاری انسان در مخالفت با نفس و مجاهدت بر ضد هوای آنست.

درواقع ارسطوروح آدمی را که متنزع از عقل کل میداند  
نمیتواند صفت بدی و رذایل و خطای بدان منسوب کند بنا بر آن خطای زیان  
کاری انسان را ناشی از جهل وی دانسته و گویا بهانه می‌سازد. اما هجویری عقل را  
بحال خودش گذاشته خطای کاری را بجهوه ردید-گری بنام نفس منسوب می‌کند  
ولی نگفته نباید گذشت که این عقیده هجویری از شخص خود او نبوده بلکه  
از قرآن مجید و احادیث نبوی مقتبس است و مادر جای آن در همین رساله راجع  
به آن بحث خواهیم کرد.

در دین اسلام طلب علم فرض است هجویری این حکم را چنین تو ضیح  
می‌کند. طلب علم بر انسان فرض است اما چون دانستنیها از یاد و از حد شمار بیرون است  
و عمر آدمی کوتاه دانستن جمله علوم بر یک انسان فریضه نیست و آموختن علم  
تا آن اندازه فرض است که در ساحه عمل واقع تو اندشد. علم بی عمل و عمل بیعلم هر دو  
لغو و نا صواب است زیرا علمی که به آن عمل نشود در حکم جهله و بنابر آن خالی از  
ثواب است و عملی که از روی علم نباشد ناشی از نادانی است کسانی که علم را  
محض پیاس از دیاد جاه و حشمت می‌آموزند تا در نظر مردم قدر و شهرت باشند  
و در کسب دانش وجوه عمل را ملحوظ نمیدارند از حقیقت علم دور اند.

در نظر هجویری علم بر دو گونه است یکی ذات باری و دیگر علم بشر  
علم خداوند صفت خودا و وقایم بذات او است چون صفت او تعالی نامتناهی  
است علمش را نیز نهایت نیست اما علم انسان صفت انسان و قایم بذات انسان است.

(باقیدار)

(۵۴)

# غزل

شمع بزم افروز تر یا طلعت دلدار من  
 برق خ-رمن سوز تر یا آه آتش بار من  
 بیشتر قطره بدر یا بچشم من سر شـک  
 عقده درز لفـش فزو نـتر یا گـره در کـار من  
 شام هجران تیرهـتر یا حال من یـاخال یـار  
 زـلف یـار آـشفـته تـر یـا کـار یـا اـفـکـار من  
 طـعن دـشـمن تـلـخـتـر یـاز هـرـکـین هـجـر دـوـسـت  
 آـهـنـکـان سـخـت تـرـیـا کـوهـیـا دـلـدـارـ من  
 عنـبرـسـارـا سـت بـهـیـا زـلـفـ عنـبرـسـارـ دـوـسـت  
 نـافـهـمـشـکـاـسـت بـهـیـا کـلـکـ مشـکـثـانـبـارـ من  
 بـیـشـترـ شـمـشـیـرـ خـورـشـیدـ فـلـکـ آـفـاقـ گـیرـ  
 یـا عـیـارـ سـیـمـ وزـرـ یـالـعـبـیـعـ اـعـیـارـ منـ  
 مـیـخـرـاـمـدـ خـوـبـتـرـ کـبـکـ درـیـ درـ کـوـهـسـارـ  
 یـابـطـرـفـ گـلـستانـ معـشـوقـ گـلـرـخـسـارـ منـ  
 مـهـرـ نـورـ انـگـیـزـ تـرـیـا آـنـ مـهـ ذـا مـهـرـبـانـ  
 چـرـخـ اـخـتـرـ خـیـزـ تـرـیـا چـشـمـ اـخـتـرـدـارـ منـ  
 منـتـنـاـکـسـشـنـیدـنـ سـخـتـ تـرـیـا کـوـهـدـرـدـ  
 شـربـتـمـرـدـنـ چـشـیدـنـ سـهـلـ تـرـیـا کـارـ منـ  
 سـخـتـ تـرـزـآـهـنـ دـلـ جـانـانـهـ یـاجـانـ «رـهـیـ»  
 بـیـشـترـ آـوـ اـزـ حـسـنـ دـوـسـتـ یـاـ گـفـتـارـ منـ

(۵۵)

اثر جولین هکسلی

ترجمه حبیب الرحمن «هاله»

## کلمه‌اتی چند در عشق

بنظر اکثر مایکی از موضوعات دلچسپ حیاتی عشق است. این لفظ کوچک متضمن یک سلسله معانی ای چون محبت مادر محبت خویشتن، و محبت اولاد دین، محبت میهن، محبت ثروت و محبت شوکت میباشد. مبلغین بـما عشق خداوندی ر اتلقین مینمایند و پیغمبر صمیمیت مخاصمهـین را بـما تعلیم میدهد. واصلـحا کلمه عشق محتوی تمام این موارد است لـاکن عشقیـکه دـا منگـیر انسـان مـیـشـود درـجه بلـند تـرـی دـارـد. بصـورـتـکـای عـشـقـ مشـتمـلـ است بـرـیـکـ سـلـسلـهـ انـفعـالـاتـ وـ هـیـجانـاتـیـ کـهـ قـدرـتـ آـنـ رـ اـدارـدـ کـهـ بـیـچـارـهـ گـیـ رـاـ باـنـخـوتـ عـصـبـانـیـتـ رـاـ باـصـنـحـ وـ خـودـخـواـهـیـ رـاـ باـ اـزـ خـودـ دـگـنـرـیـ وـ فـقـ دـهـ دـهـ خـشـمـ رـاـ باـحـلـمـ آـشـتـیـ دـهـ وـ تـمـاـیـلـ جـنـسـیـ رـاـ بـخـوشـیـ وـ اـقـعـیـ حـیـاتـ تـحـوـیـلـ دـهـ.

عاشقی عبارت است از نکامل عشق و تمرکز قوا بهدفی معین. ماهمهـنـکـهـ اـزـ اـفـتـادـنـ بـعـشـقـ حـرـفـ مـیـزـ نـیـمـ آـفـرـاطـورـیـ وـ اـنـمـوـدـ مـیـسـازـیـمـ کـهـ گـوـیدـ اـدـرـ بـرـ اـبـرـ آـنـ اـرـادـهـ ماـکـنـتـرـوـلـ جـسـمـ رـاـ اـزـ دـسـتـ دـادـهـ مـادـرـانـ مـیـافـتـیـمـ مـثـلـ آـنـکـهـ اـنـسـانـ درـ حـوـضـیـ بـیـافتـدـ.

در نگاه اول عشق مانند یکی از عوامل طبیعی مینماید که بحیث یک حقیقت علمی، قوه استعجاب آن کمتر از یک تجربه عندی نمیـیـاـشـدـ. عـاشـقـانـ غـرـقـ خـبـالـاتـ مـعـشوـقـهـ هـایـ خـودـهاـ بـوـدهـ تـمـامـ زـیـبـائـیـهاـ وـ تـمـامـ مـحـاسـنـ رـاـ بـاـیـشـانـ نـسـبـتـ مـیدـهـنـدـ وـ اـلـیـ ظـاهـرـ بـیـانـ آـنـهـارـ اـهـ «ـدـیـوـانـگـیـ»ـ یـاـ «ـکـوـژـیـ»ـ مـتـهمـ مـیـسـازـنـدـ. سـرـ گـذـشـتـهـایـ

بر جسته او عظمتی تازه بحیاتش میبخشد. برای عاشق، دیدن محض معشوق غذای روحی ولمس با او سعادت سرمهدی است و قیکه دور روح بهم اتصال میابد کیفی حادث میشود که بالاتر از اثر جادو میباشد. حالت بیخودی اعنی از وضع اصلی خود بدرشدن یکی از مقتضیات عاشقی است. عاشقی دلیل و برها نی را تمیشناشد زیرا مجرکات فاعله بحدی در آن وقت شدید میباشد که دلیل و برها اظهار وجود نمیتواند ولی دلیل و تجربه رول خود را بعد هامیبازد. چه موقعی رسیدنی است که در آن دیده عاشق باز گردیده از سرزمین عشق بد ر میشود بنحوی که داخل آن گردیده بود. بسا از فشار های سنتی دهه و بسا از حالات عشق حیوانی گرچه برای فارسیدگان و خامان تجاری لازمه می آموزد بزودی نمو و انکشاپ مینماید. جای خوشبختی از آن است که عشق اکثر در انتخاب خود صائب است شاید عقل و تجربه بانسان چشمی عطا کند تا با آن بییند و شاید از درجه حضیض دیو انگی موقعی بمرتبه عالی عقلانی ابدی ارتقادهد.

در بین تمایل جنسی و عشق فرقی باید قایل شد چه تمایل جنسی بذات غریزه است که از طرف عموم بعمل غیر اخلاقی تلقی شده لاکن در عشاق حقیقی احساسات اتحاد جسمانی نه از لحاظ تمایل بالذات تحریک گردیده بلکه بمحب وصول با تحداد کلی ایست که ازین راه تو ان بدان رسید.

در هنگام بلوغ حسیات جنسی موجد فشار های تازه و شدید و بعض آنوف و دهشت میگردد. مسائله مهم جوانی آن است که چسان حسیات قوی را بازکشاپ شخصیت و فقداد و چطور تمایل جنسی را بعشق توحید نمود در او ان بلوغ واقعیت خیالی ای سرش را بالا میکند که مسئله جوانی حدیث میشود که چطور آنرا با حقایق حیات عملی آشتنی داد. تمایلات جنسی چندین سال قبل از آنکه دلچسپی ای بازدواج پیدا شود موجود میباشد. کلتور های مختلف از طرق مختلف باین مسئله برخورد نموده اند. در انگلستان و فرانسه قرن هزاردهم باین امر که جوانان طبقه بلند مجاز اند که برای خودها محبوبه ها انتخاب کنند اعتراف میشد.

در امریکا انتخاب کردن و در آغوش کشیدن تفسیر دوستی قرن بیست پیمانی است مسلم و جماعات دیگر از راهای دیگر باین مسأله مقابل شده‌اند: در بعضی کلتورها پسران یک‌جا با دختران بسر می‌برند و محضر بعد از چند سال ازدواج می‌کنند ولی بزودی چهره بشاش عشق شان عبوس می‌شود درین بونتای اگورات فلپا ثنیها (که طوری مجایی با مردمان ممالک اروپائی تا همین اوخر بسر می‌برد) معاشقه ایام جوانی را بحیث و سیله آزمایش استعداد نشوونما بکار می‌برند و یک دختروقتی ازدواج کرده میتوانست که حامله می‌شد با آنهم هیچیک از تمدنهای پیشقدم باین تصادمات جواب مناسبی نداده است. اختلاط و بینظمی خواهشات و اضطرار هم برای فرد و هم برای جمیعت مضر است. لakin حمله مجموعی خواهشات آنقدر مهلاک است که بی اعتمادی بنفس جوانان حساس وجود دارد به محضر آنکه احساسات جنسی به نمایش آید بصورت مبالغه آمیز برخوبی شتن گناه را تحمیل مینماید تصادم ابتدائی انسان بین عشق و نفرت است طفل مادرش را بحیث بزرگترین حامی و مرتبی صمیمانه دوست میدارد لاین ازینکه مادرش بحیث یک قوه بر او حاکمیت دارد از و نفرت نیز مینماید از قناعتی که در حسیات او موجود است اسکار می‌کندا احساسات تنفر متجاوز طفل بزودی باعشق او بتصادم می‌افتد و یگانه راه مناسبی که او بتواند باین تصادم پنجده دهد آنست که برحسب تنفر خود فشار آورده آنرا صورت غیر شعوری بدهد.

تصادم عشق و نفرت صباوت احساس ابتدائی جرم را تولید می‌کند که آن منبع میکانزمه اخلاقی است بعد ها بدور این میکانزمه شعور و احساس حق و باطل بنا می‌یابد البته تجربه واستدلال تصورو تخیل نیز بنویست خود سهم می‌گیرند. لاین مبداء اصلی شعور بصورت لاشعوری مینمایند: این مسأله از روی مطالعه اطفالی که در مؤسسات غیر شخصی تربیه شده ایضاً گردید که نه شعور بسیاری آنها انکشاف نموده و نه ظرفیت عشقی شان توسعه یافت؛ بنا بر آن محبت مادر برای انکشاف شعور و احساسات اطفال امری است لازمی. محبت مادر مسئول است که نزدیک را در عشق جنسی بگنجاند.

من بحیث یک بیو لو جیدان و یک انسان میخواهم که اهمیت بزرگ عشق را تائید کنم تائید یکه درین حیات پر شکنجه مان شدیداً به آن نیاز مندیم چائیکه تفکر و قوه باپیشرفت یکنواخت علمی هم آهنگ گردیده تا فضای کرتسیز م و متیر یلزم نامانوس را بوجود ددارد چه عشق امری است ذا گزیز محبت مادر برای رشد روحی و جسمی طفل حتمی است.

عشق شخصی هم برای ادامه حیات اجتماعی و هم برای انکشاف طبیعی فردی لازمی است عشق بزیانی و اشیای قشنگ و دلکش برای نموی ما لازمی است چه آن حسن خوشبینی و احترام را بمقابل عشق شخصی و فی الحقيقة بمقابل تماماً حیات بار می آردعشق محرک حقيقی است و مفسر حیات - عشق انسان را بسوی اعتماد قوی تخفیف تنا فرو مقابله با حسیات تبهکن رهبری مینماید.

دلام خویش را بگفتار ابرت بریجس عالم و شاعر بزرگ بپايان میر سانم «عشق شراره ایست که شعله های بیقر اران بدیهای روی زمین را نا بودمیسازد».

(۵۹)

## یک مکتوب ادبی و شاعر ازه

از ملک الکلام میرزا صائب که در طلب فرگس نوشته و سبک تحریر آن عصر را نشان میدهد.

ماطول عرض و شرح تمنانداده ایم      بر قعه تو قع مامیمه و ان نوشت  
همیشه فرگس بیدار غز بخت بهار نژاد آن مردم دیده اعیان و چشم و چراغ  
دو د مان با ریک بینان از آفت عین الکمال پژمردگی خواب در گلشن همیشه  
بهار ز حمات ایز دی منظور اولی الابصار و محسود کج نظران لیل و نهار باد.  
روز هاست که این حیرت زده چمن بینش در پرده خیال طرح نظر بازی با شاهدان  
سیمین ساق فرگس که قر العین گلستان آفرینش و نظر یافته انجمن بینش اند  
انداخته و کدوی سر را که میخانه سودای هزار آرز و سوت بتمنای پیوند این زهره  
جبینان سمن سیما از خس و خاشاک محبت ریاحین دیگر پرداخته.

گاهی به تحریر یک نسیم بیطاقتی از مشاهده چمن صفات قصیده ورد یاف  
فرگس نخل طراز گلشن سخندا نی خلاق المعنی گلدسته عسلی بهجهه تر طیب دماغ  
قرتیب میدهد و گاهی ترانه این دو بیت غیرت آمیز نفس الامری کامیاب نشاء  
آگاهی میر قاسم افسون تسکین بر دل غیرت گزین میخواهد.

فرگس، شهلا نبود هربهار      آنکه زند سر زلب جویبار  
چشم بقان است که گردون دون      بر سر چوب آورد از گل برون  
هر چند در دامن صبامی آویز دو در پای شمال میافتد استشمام نگهت آن تنگ  
چشمان خطای نژاد از هیچ گلز مین جلوه نشوون نمایمیکند و نسیم چشم روشنی

این گل پیر هنان یوسف لقا از هیچ راهی حلقه بشارت بر در بیت الحزن غنچه  
رنگ بسته عدل بی برگش و نوا نمیزند هیهات .

نهال بخت کجا میوه مراد دهد که گر شکو فه کند بخت من بیاد دهد

مگر نسیم تو جه نظر مر حمت اثر آن نوبهار چمن آ فرینش پرده گرفتگی از  
روی شاهد غنچه این مدعای برگفته بار سال چند دسته از آن نورستگان چمن  
চনع که هنوز چشم شان بر روی تماسا شکفته نشده باشد بید ماغان تنگنای جحیم  
افسر دگی را به نزهت کده خلد تردما غی رهنمائی کند و بوسیله این عطیه این خاک  
نشین کوی مسکنت و چشم دار نده امید مسکرت را در میان همچشممان گل  
افتخار برگوشده دستار مبا هات زندوا اگر بفتوای شرع مر وت رفع تلخی  
غربت برین نازک مژ ایحان پسندیده باز رگسدان چینی نژاد فغفوری تباری

بفرستند نور علی نور خواهد بود :

با بن امید های شاخ در شاخ  
کرمای تو مارا کرد گستاخ

(ارسالی ملک الشعرا بیتاب)

(۶۱)

اثر: کارن هوزر

ترجمه (شیوا یانا)

پیوسته بگذشته

## چگونه مطالعه باید گرد

### فصل سوم

#### شرایط مناسب برای تمرکز قوای دماغی

مطالعه موثر، تمرکز قوای دماغی میخواهد. تمرکز قوای دماغی بپیمانه وسیعی توسط حالت جسمانی خود شخص و تو سط ملاحظه اطراف و جوانب او اداره میشود. شخصیکه مشغول مطالعه میشود باید از امور دیگر صرف نظر کند زیرا تمرکز قوای دماغی بدون مغلوب ساختن مانعات فکری ممکن نیست موائع فکری که باید با آنها مقابله شود سه نوع است.

(۱) موائع فکری که در چهار طرف انسان میباشد (صدا، پرتو نور و غیره)

(۲) موائع فکری که در جسم انسان پیدا میشود (حسنگی، سردردی و امثال آن)

(۳) موائع فکری که از نوع مفکردهای خارج از موضوع میباشد هرگاه در وقت مطالعه موائع فوق یا بعض آن وجود داشته باشد مطالعه کامیابانه نمیباشد. بهترین صورت معامله با موائع فکری آنست که مطالعه کننده فکر خود را بطرف آنها نگیرد شاگردی که میخواهد کار را با تمرکز قوای دماغی انجام دهد باید بوسیله محوکردن تمام اثرات موائع فکری بکار آغاز کند. اما چاره موائع فکری خارجی آنست که یک جای مطالعه انتخاب شود که بقدر امکان از هرگه صدای «مباحثه»

مردم و اشیای متحرك و محرک ، پرتو ذور را رنگهای روشن و برآق اشیای مختلف و جدید و هر گونه قواره های مختلف کمنده چهار طرف خالی و فارغ باشد علاج موائع جسمانی در دفع خستگی بدون ضرورت و رهابه حفظ الصحه و قوه جسمانی و چاره اختلال هضمی و جلو گیری از فشار چشم و تدارک شرایط مناسب راجع بروشنی و گرمی و سردی و هوای کافی و آزاد موجرد میباشد . و نیز باید احتیاط بکار رود که چوکی و کاریک شخص طوری ترتیب گردد که هر گونه فشار غیر ضروری زیر پا گذاشته شود .

هدايات بسیار مفصل تحت این اصول و میع قرار میگیرد از جمله چند قاعده بسیار مهم ذیل اذ کر میگردد :

۱ - هر وقت که ممکن باشد در یک اطاق خاموش و آرام مطا لعه کنند باید نسبتاً از اختلالات بینائی و همچنان از صدا خالی باشد .

۲ - به بینید که جای مطالعه تان بصورت مناسب روشن گرم و دارای هوای آزاد باشد بیشتر از همه چیزهای دیگر سعی کنید که روشنی مسقیماً بچشم تان یا (از کنج چشم تان) نتابد و نیز از انعکاس صفحات رخشنان کتاب خود داری کنید حرارت هوابطرور عادی در بین ۶۸ و ۷۰ درجه باید قرار گیرد معروف ضیست بـ۴۰ هوای آزاد خوب است بشرطیکه بدون جریان هوا باشد .

۳ - چوکی و کار تان را طوری ترتیب دهید که از خستگی و فشار دور گردد و ضعیت تانرا وقتاً فوتاً تغییر دهید مستریح باشید ، مگر از استراحت زیاد خود داری کنید تقریباً ناممکن است هنگامیکه یک شخص در یک آرام چوکی بزرگ قرار گرفته باشد و یا بصورت آزاد در یک کوچ تکیه کرده باشد مطالعه باشوق و جدیانه بنماید .

۴ - خود را در یک حالت خوب جسمانی قرار دهید . در استشاره با مشاور طبی تان متردد نباشد در خوردن احتیاط کنید بوقت منظم بخورید آهسته آهسته بخورید با فامیل یا رفقاء خود هر وقت که بتوانید غذا تناول کنید وقت غذای

خود را یک زمان تفریح و ساعت تیری بسازید در چاشت ذان ثقیل را ترک دهید و هیچ‌گاه بعد از خوردن فور آب مطالعه شروع نکنید کافی خواب کنید تا بصورت مناسب در خود راحت حس کنید اگر چه برای تان در پیش بردن کورسها کمتر وقت بمناہد و یابه صرف نظر کردن از بعض فعالیتهای خارجی تمام شود تا در نتیجه عادت انقطاع خواب ترک گردد هرگاه شمار اخواب نبرد کاری کنید که از کار فکر قان بدیگر طرف برده شود وهم تا پیش از خواب کردن از فعالیتهای جسمانی شمار اباز دارد اند کی خواندن، ضامین تفریحی و آسان، غسل آب گرم «گردش» مصاحبه، نوشتن مکتوب بهامیان یار فیق قان درین باب کمک زیادی میکند. هرگاه بیخوابی شمار از باد از حمت میدهد و اذیت میکند با مشاور طبی تان مشوره کنید ترتیب یکچند ته رین منظم و تفریح را بگیرید بعاظطر داشته باشد که مشق و تمرین کم بصورت منظم نسبت به (تفتن مشق و تمرین) گاه کاه بسی با ارزش تراست.

بكلی چاره موائع فکری ناممکن است ازینجهت شاگرد باید بیاموزد که با وجود آنها قوای دماغی خود را تمرکز دهد. باید در مطالعات خود بعلاقه و دلچسپی خود و به استعداد خود و بقایم ماختن خود بکار باوجود مشکلات اعتماد کلی داشته باشد فکر آواره و انحراف فکری از سبب مداخله مفکورات خارج از موضوع طور یکه در فصل دوم اشاره گردید باید مورد حمله قرار گیرد - مخصوصاً بوسیله عزم محکم و باحتیاط از هر سلسله فکری بی ربط باید چلوگیری بعمل آید تکمیل علاقه در موضوع و بکار انداختن قواعدی که در بالا داده شده درین باب کمک خواهد کرد.

از یک دسته مفکورات مدخل از قبیل وظایف دیگر و مسائل وسارات بیهوده پریشان کن کناره باید گرفت ازینها عموماً بوسیله یادداشت گرفتن فوری بدفتر خاطرات میتوان پهلو تهی کرد و باینصورت دماغ انسان بکلی از فشارهای مضطرب کننده نجات مییابد.

اشارات معین که در بین تمام فصول مابعد ذکر گردیده همه یک اثر مستقیمی به تمرکز قوای دماغی دارد زیرا فکر آواره علاوه علاقه و دلچسپی غیر کافی و پیش آمد های ضعیف مطالعه میباشد.

## فصل چهارم

### سیستم و نظم و نسق در مطالعات

#### عادات مطالعه

در کار مکتب نیز مانند سایر اعمال از قبیل مبارزه عسکری و یا کدام پیشه وغیره ضروری وحتمی است که پلان کار و عمل داشته باشیم شاید که برای کار یومیه خود تقسیم اوقات ترتیب میدهد و بعد به پروگرام خود کار مینماید نیم رنج و تشویش کار خود را ازین میبرد پلان یکه از روی پایداری و ثبات تعقیب شود بزودی بصورت اعمال روزانه در می آید. مطالعه کردن در حیات انسان آنقدر بصورت کامل تعاق میگیرد که لباس پوشیدن در صبح یا آماده بودن برای غذا پروگرام معین مطالعه در پیش بردا کار انسان یکی از بزرگترین کمکها میباشد ارزش پلانهای باسیستم در عبارت ذیل بصورت خوبی اظهار گردیده است. اگر وظایف متعددی در یک زمان پیش روی خود داشته باشیم به گمان غالب در انجام یکی از آنها هم کامیاب نخواهیم شد و چنان معلوم میشود که هر یک در راه دیگری واقع میشود.

فشار هر یک از آنها نمیگذارد که خود را از تهدیل بیکی از آنهم مشغول بداریم و یک طرز بازیچه آمیزی از یکی بدیگری مراجعته مینمائیم و هر یک را آغاز نکرده صرف نظر میکنیم برای جلوگیری از آن باید تقسیم اوقاتی تشکیل داد مثلاً با خود بگوئیم ساعت هفت و نیم بجواب دادن فلان مکاتیب شروع خواهیم کرد و یا ساعت نه سه شنبه آینده فلان وظیفه یا پیشه را سردست خواهیم گرفت: باین قسم در دماغ میلان طبیعی رویکار میاید و میلانات دیگر پیش از پیش از خاطر

فرار میکنند هنگامیکه زمان آن میرسد تقریباً خود بخود کار معین شده را انجام میدهیم آنایکه و ظایف شان آنها را بقوه ابتکاری خود شان میگذارد میدانند که وسیله نجات شان ساختن یکنوع پلان منظم روزمره است.

( از کتاب روحیات تطبیقی . بی سی ایور )

برای مطالعه اهمیت تعیین جای کمتر از اهمیت تعیین وقت نیست هیز و چوکی مخصوصی که همیشه برای مطالعه و کارهای ذهنی استعمال میشود داشته باشید و این جای مخصوص برای مطالعه خواهد بود و بس نشستن در آنجای مخصوص بوقت معین خود بخود شمارا با تأخذ آمادگی برای کار رهنمایی خواهد کرد. تربیه سیستم و تنظیم در کار را بسیاری از داشمندان اسرار کامیابی میدانند سروبلیم آسلر یکی از بزرگترین اشخاص فن طب سوال ذیل را بیک جمعیت شاگردان ایراد نمود ( چطور میتوانید شما بزرگترین منفعت ممکنه استعداد قانزاباً کمترین فشار ممکنه بدست آورید؟ خودش سوال خود را بدنظر برق جواب داد. بواسطه تربیه کردن سیستم از روی مصلحت؛ تربیه کردن گفتم، چه بعض شما تحصیل عادات بایستی سررا بسیار مشکل خواهید یافت. دماغهای وجود دار دکمه فطر تاً بایستیم میباشد و برخی در مقابل میلان میراثی به پریشانی و بی پرواژی در کار مجادله عمری میداشته باشند. ایمان و ایقان عمیق ارزش سیستم در کار را از تعقیب شخصی بدست بیاورید که بمقدار کار همیشه با موافع مجادله و مقابله سختی میکند مخصوصاً بصنف اول فاکولته رجوع میکنیم زیرا امروز شما آغاز بکار میکنید و دوره آینده تان بر اساسیکه در اثنای این دوره درس تشکیل میدهید موقع و متکی میباشد تعقیب سلسله و جریان صنوف بصورت کافی آسان است مگر سلسله هر حصه حیات تا فرا تعقیب کردن وظیفه سختی است بگذارید هر ساعت روز تان وظیفه معینه داشته باشد و آن قوه تمرکز

دماغی را که با تمرين نمو میکند تربیه کنید تا اینکه توجه و دقت نظر بحدا عتدال بوده از افرات و تفريط خالي باشيد . مگر با يك ميلان صعب النفوذ بر موضوعي که پیشروي تان است آقامت گرزد زيد تکرار دائمي عادت خوب بيرا در دماغ تان بصورت آسان نقش و محکم میکند . شاید در آخر دوره درس با ارزش ترين علمي را که عبارت از قوه کار است حاصل کرده باشيد نفصيلات تقسيم اوقات روزانه بواسطه هر فرد برای خودش باید تعبيين و فيصله شود فيصله کنید که چند ساعت تان را بمطالعه خواهيد پرداخت در پلانهاي تان از افراط اجتناب و رزيد درباره استعداد عملی تان برای کار يك تخمين بااحتياط لازمي است بدکوشيد وقتيرا که باید بمطالعه داده شود زه بیش از اندازه و نه کم تخمين کنید بعد آوقت روز را که برای کار ذهنی ترجیح میدهيد انتخاب کنید متيقن باشيد که وقتی باشد که هر روزه آنرا بدون انقطاع استعمال کرده بتوانيد شاید بخواهيد که در بين روز دو سه وقت مختلف مطالعه کنید البته اين يك خيال عالي است بشرطی که عادت مطالعه را درين اوقات بصورت منظم تشکيل دهد .

مقدار و قتيكه بهر موضوع باید داده شود نيز باید معين گردد و همچنانين ترتيبیکه در آن مطالعات باید پيش برده شود البته بصورت صحيح پيش از وقت تعیين کرده نمیتوانيد که هر وظيفه محوله مطالعوي چقدر وقت لزوم دارد و به صورت صحيح بچه وقت میتوانيد مطالعه ديد - مگر تائزرا سردست گيريد عادات مطالعه بصورت كامل معين شده نمیتواند مگر کار خوبی است که هر روز يك وقت تقریبی برای وظيفه محوله مطالعوي تان و هم ترتیبی که در آن آنها را انجام دهيد باید زیر پلان گرفته شود بدین طريق کاملاً میتوانيد که از مشکلات جدي ( مثل اينکه ندازید او لتر چه کاری را انجام دهيد ) واز تشویش درباره ديد - مگر چيزها مثل کارهائی را که باید انجام میداديد خاطر جمع م بشويد .

محض يكunde محدود شاگردان میدانند که وقت شان کجا ميرود يك معلومات صحيح كه چطور روزهای تان در حال حاضر صرف ميشود نخستین قدم طويل بطرف

زند گانی آینده به تقسیم اوقات روزانه موثر تر میباشد در صفحه بعد یک شکل آسان و مستریح برای نگهداشتن یک ریکار德 ساعت وار فعالیتها روزانه تان نشان داده میشود یکتعداد کا پیهای این ریکارد را بسازید و هر شب پیش از خواب کردن آفراخازه پری کنید تحت عنوان ساعت وقتی را درج کنید که در آن شروع بکار دید و کدام فعالیت و کار نوی را انجام دادید بعض حقایق دلچسپی در باره بکار بردن وقت تان بدست خواهید آورد و عمل وقتی را که ضایع شده در فکر تان خطور دهید و بصورت معین پروگرامی بسازید که چطور اوقاتی که بجهت ضایع شده جلوگیری شده میتواند این راپورهای روزانه بحیث یک ریکاردي قایم خواهد کرد که شما توسط آن به ترتیب پروگرام مقرر تان هر روز بطرف اصلاح پیش می روید .  
(باقي دارد)

### غزل

هر کجا مینگرم شورش سودای کسی است  
چشم یک حلقه زغوغای تماشای کسی است  
دل من خون شد واز دیده همان لحظه چکید  
اینکه در سینه گره گشته تمنای کسی است  
پیش من هر دو جهان آمد و در دل بنشت  
میتوانگفت از ینجا که مگر جای کسی است  
آسیای فلک ای دوست بنوبت با بند  
عیش امروز کسی عشرت فردای کسی است  
آب در هر شمری حالت دیگر دارد  
چشم پر خون کسی ساغر صهبا کسی است  
(عالی) از بس که بمحضون شده نزدیک ز عشق  
مردم از دور شناستند که رسوای کسی است

(۶۸)

د اوی

## بد نبود

درو طن گر معرفت بسیار می شد بد نبود  
چاره ای سن ملت بیمار میشد بد نبود  
این شب غفلت که تار و مار میشد بد نبود  
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود  
کلهء مستت اگر هشیار میشد بد نبود  
روزو شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته  
یا دماغ و فکر را بسیه وده بسیجا خسته  
دور از احباب رفتـه باعده پـیوسته  
برامید کـارهـای دیگـران دل بـسته  
گـر قـرـا هـمـیـمـدـ کـارـمـیـشـدـ بدـ نـبـودـ  
مانـدـهـ درـ دـشـتـیـمـ جـمـلـهـ شـلـ وـ لـنـگـ کـرـوـ کـورـ  
کـیـسـهـ بـیـ پـولـ استـتنـ بـیـ قـوتـ وـ دـلـ نـاصـبـورـ  
رهـزـ فـانـ نـزـ دـیـکـ شبـ تـارـیـکـ رـهـرـوـ بـیـ شـعـورـ  
راهـ دورـ وـ پـایـ عـورـ وـ خـارـهـ اـنـدـرـ عـبورـ  
گـرـ کـهـ پـاـکـ اـینـ رـاهـهـ اـزـ خـارـ مـیـشـدـ بدـ نـبـودـ  
وقـتـ تنـگـ وـ فـلـ لـنـگـ وـ عـرـصـهـ چـوـ لـانـ فـراـخـ  
نـخلـ اـمـیدـ گـاهـیـ نـیـسـتـ یـارـبـ آـخـ آـخـ  
مانـدـهـ تـاـ متـزـلـ بـسـیـ فـرـسـنـگـهـایـ سـنـگـلـاخـ  
ایـ خـداـ گـرـ رـاهـ ماـ هـمـوـارـ مـیـشـدـ بدـ نـبـودـ  
(اقتبامن از تاریخ ادبیات افغانستان)

## شرح اشتراك

۱۰	افغانی	سالانه	کابل
۸			برای محصلین
۱۲			ولايات
	یک و نیم دالر با محصول پوسته		خارج
۳	افغانی		این شماره

آدرس : مدیریت نشرات

فاکولته ادبیات

شهر نو ، کابل ، افغانستان

*ADAB*

*Director : Obaidullah Shaywayana*

*Address:*

**FACULTY OF LETTERS**

*Shari-Naw*

**KABUL**

**AFGHANISTAN.**

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**